

## نهضت مشروطه، محمدعلی میرزا و بمباران مجلس

(بازشناسی نقش جریان‌های غربگرا در سقوط مشروطه اول)

سید حمید روحانی [1]

در پی پیروزی نهضت مشروطه و به سلطنت رسیدن محمدعلی میرزا، از جریان‌های دامنه‌دار و ناهنجار، درگیری‌ها و کشمکش‌هایی بود که میان او و مشروطه‌خواهان پدید آمد که به بمباران مجلس و سرکوبی خونین مجلسیان کشیده شد و دومین توطئه‌ی پشت پرده‌ی بریتانیا را برای به بیراهه کشانیدن نهضت عدالت خواهی ملت ایران به پایان برد. تاریخ‌نویسان، علت و انگیزه‌ی اصلی این ماجرا را مخالفت و دشمنی محمدعلی میرزا با نظام مشروطه دانسته و چنین وانمود کرده‌اند که چون دولت تزار از برقراری نظام مشروطه در ایران ناخشند بود، کوشید به دست او آن نظام را براندازد و رژیم استبدادی را بار دیگر در ایران حاکم کند یا نوشه‌اند که اصولاً نظام پارلمانی و قانون‌مداری با خوی استبدادی محمدعلی شاه همخوانی و سازگاری نداشت و او بر آن بود با براندازی نظام مشروطه، خودکامگی خود را در کشور گسترش دهد.

اسناد و مدارک و وقایع تاریخی نشان می‌دهد که هیچ یک از این دو دیدگاه با واقعیت همخوانی ندارد، زیرا اولاً دولت روسیه این‌گونه نبود که با نظام مشروطه از پایه مخالف باشد و در راه براندازی آن به توطئه دست بزند. اسناد و مدارک موجود، نه تنها چنین ادعایی را تایید نمی‌کند، بلکه از همکاری روس‌ها با انگلیسیان برای برقراری نظامی دلخواه که سیاست هر دو دولت را پاس دارد، نشان دارد.

انگلیسیان از بیم پیروزی مشروطه‌ی مشروعه و حاکمیت نظام قانون و عدالت در ایران با رقبه یکصد و بیست و ساله‌ی خود (روسیه) کنار آمدند و قرارداد 1907 را (مبني بر تقسیم ایران) امضا کردند. به دنبال این قرارداد، روس‌ها از شمال و انگلیسی‌ها از جنوب، به سرکوبی مشروطه‌خواهان دست زدند. ثانیاً این درست است که شاهان و درباریان و اصولاً خودکامگان با نظام پارلمانی و برقراری قانون سر سازش نداشته و با هر نهادی که در برابر استبداد و خودسری‌های آنان مانع تراشی کند، مخالفت می‌کردند، لیکن آنگاه که در برابر واقعیت‌ها و جو حاکم و غالب قرار می‌گرفتند، ناگزیر بودند برای حفظ مقام و موقعیت و تاج و تخت خود تسلیم شوند و خود را با خواسته‌های مردم همراه بنمایانند. چنانکه تن دردادن مظفرالدین شاه به نظام مشروطه و فرمان تاریخی 14 مرداد 1285 نه از روی خشنودی و دلستگی او به قانون و حقوق مردم، بلکه از روی ناگزیری و پسروی در برابر خواست و خروش مردم بود. محمدعلی میرزا نیز در آغاز سلطنت نه تنها نقشه و توطئه‌ی براندازی نظام مشروطه را در سر نداشت، بلکه آن را به عنوان یک واقعیت گریزنای‌پذیر پذیرفته بود. او همانند دیگر قلندران و زورمداران بر آن بود که با مجلس و ملت و روحانیت، زیرکانه و ریاکارانه همراهی و همگامی از خود نشان دهد و به پاسداری از قانون و حقوق مردم تظاهر کند.

کسروی می‌نویسد محمدعلی میرزا با مشروطه‌خواهان همراهی نشان می‌داد «ولی این نشان پاکدلی او نبود.»[2] لیکن به این نکته نمی‌پردازد که کدام یک از شاهان و درباریان، مشروطه را از روی راستی، آراستگی و صفائی دل پذیرا بودند؟ آیا صدور فرمان مشروطه از سوی مظفرالدین شاه «نشان پاکدلی او بود» یا از روی ناچاری و فشار به آن تن

داد؟ آیا ظل‌السلطان‌ها، امین‌السلطنه‌ها و عین‌الدوله‌ها با خواست قلبی نظام مشروطه را پذیرفتند یا از روی ناگزیری؟

نکته‌ی درخور توجه اینکه کسری اعتراف می‌کند که شعاع‌السلطنه که محمدعلی میرزا را مخالف مشروطه می‌خواند، خود از بدخواهان مشروطه بوده است. او می‌نویسد:

... در همان روزها (دوران ولایت‌عهدی محمدعلی میرزا) بدخواهی او با مشروطه در تهران و دیگر جاها به زبان‌ها افتداده بود... می‌توان پنداشت که شعاع‌السلطنه و کارکنان او این سخن را رواج می‌دادند، در جایی که خود شعاع‌السلطنه به بدخواهی مشروطه شناخته‌تر از این می‌بود... [3]

به نظر می‌رسد جار و جنجال‌ها و حوساری‌ها بر ضد محمدعلی میرزا، ریشه در چند جریان داشت:

۱. محمدعلی میرزا از چهره‌ها و مهره‌های دلپسته به روسیه‌ی تزاری، محسوب می‌شد و استعمار انگلیس در پی برقراری نظام مشروطه نمی‌خواست شاهی بر تخت سلطنت بنشیند که دل در گرو رقیب سرسخت و خطرناکش داشته و طبق سیاست آن دولت حرکت کند.

انگلیسیان به درستی دریافته بودند که با تداوم سلطنت محمدعلی میرزا، چیرگی بر نظام مشروطه و راهبری آن بر پایه‌ی سیاست دولت بریتانیا با دشواری‌ها و کارشکنی‌هایی رویرو خواهد شد و چه بسا کنترل به کلی از دست برود و نظام مشروطه طبق دلخواه انگلستان پیش نرفته و رقیب بر موج سوار شود یا زمینه برای چیرگی ملت ایران بر سرنوشت خویش فراهم گردد. از این رو، انگلستان پیش از مرگ مظفرالدین‌شاه و نشستن محمدعلی میرزا به تخت سلطنت، تلاش‌هایی کرد که او را از ولایت‌عهدی کنار زند و یکی دیگر از فرزندان مظفرالدین‌شاه را که به انگلیسیان گرایش داشت به مقام ولایت‌عهدی بنشاند، لیکن کامیاب نشد.

در دوران ولایت‌عهدی محمدعلی میرزا، یک باره بر سر زبان‌ها افتاد که ولیعهد، مجلس و قانون را قبول ندارد و از نظام استبدادی هواداری می‌کند، تا او را در میان مشرطه‌خواهان ساقط کنند و رهبران مشروطه را به رویارویی با او وادارند، این سخن تا آن پایه گسترش یافت که محمدعلی میرزا در نامه‌ای از تبریز به سید عبدالله بهبهانی به رد و تکذیب آن پرداخت و نوشت:

از قراری که شنیده‌ام از تبریز کاغذی به جنابعالی نوشته‌اند که ولیعهد مخالف با عقاید ملت است و مجلس را که بندگان اقدس همایونی ارواحنا فداه داده است ولیعهد قبول ندارد. اولاً به ذات مقدس پروردگار قسم است که این مطلب به کلی خلاف و بی‌اصل است و من از خدا می‌خواهم که انشاء... این دولت و ملت ترقی کرده و رفع این مذلت‌ها بشود. ثانیاً به سرحدت قسم که اگر آدمی به عتبات فرستاده باشم. اگر من آدم به عتبات فرستاده باشم در پرده نخواهد ماند و آشکار خواهد شد. برای چه؟ چرا باید من مخالف این عقیده و منکر آبادی مملکت باشم؟ ثالثاً از شخص شما تعجب دارم چرا این خیال و تصور را نسبت به من نموده‌اید و چرا این کاغذ را باور کرده‌اید؟ مگر خودتان آن اشخاص مغرض را نمی‌دانید؟ این سه‌لیست هزاران از این اقدام علیه من می‌نمایند. شما چرا باید باور کنید؟... [4]

در پی رسیدن محمدعلی میرزا به سلطنت نیز کارشکنی، دروغ پراکنی و جنجال آفرینی بر ضد او از هر سو ادامه یافت. عناصری که از مهرهای سرسپرده‌های دولت بریتانیا بودند، به هر بھانه‌ای بر ضد محمدعلی میرزا به جوسازی دست می‌زدند و می‌کوشیدند مردم را بر ضد او بشورانند که به آن خواهیم پرداخت.

2. دستهای مرموزی از سوی دولت روسیه در کار بود تا با تضعیف دولت مرکزی و پدید آوردن کشمکش میان شاه و مجلس و در واقع میان دولت و ملت، زمینه‌ی جدا کردن آذربایجان از مام میهن و اعلام جمهوری در آن منطقه را هموار سازند. این نغمه در آغاز سلطنت محمدعلی میرزا از عناصری که از فقavar به تبریز آمده بودند شنیده شد، آنها زمزمه‌ی براندازی محمدعلی میرزا را در میان انجمن‌های تبریز که بسیارشان از فراماسون‌ها بودند، مطرح کردند.<sup>[5]</sup> با آنکه در آن مقطع هنوز هیچگونه حرکتی از سوی نامبرده بر ضد مشروطه دیده نشده بود.

دیری نپایید که توطئه‌ی تجزیه‌ی آذربایجان کشف شد و حاج سید عبدالحسین بھهانی و سید محمد طباطبایی، با نگرانی نامه‌ای به علمای تبریز نوشتند و در اینباره هشدار دادند:

... آذربایجان رکن رکین ایران است، هر نیک و بدی از آنجا طلوع نماید در تامین و تخریب سعادت ایران اثر کلی دارد و به مناسبت اهمیت سرحدی مخصوصاً، پاره‌ای مذاکره در افواه آذربایجانی در حقیقت استقلال ایران را سم قاتل است و با فرط وطن‌پرستی و غیرت و مليت که از خصایص اهل آذربایجانیست، چنان تباین دارد که ابدا نمی‌توان باور کرد که هر کس مختصر اطلاعی از پولتیک دول و اوضاع ملل دارد با داشتن درد وطن، راضی شود که از اسباب تنصف ایران ذره‌ای به اذهان خطرور کند...<sup>[6]</sup>

3. در پی بستنشینی عده‌ای در سفارت انگلستان، ضربه‌ی سنگینی بر جایگاه و پایگاه رهبران مشروطه وارد آمد، به گونه‌ای که رهبری نهضت از دست آنان بیرون رفت و سفارت انگلستان توانست هدایت نهضت را در دست گیرد و آن نهضت را به بیراهه بکشاند. دولت بریتانیا که می‌دید به رغم آن ضربه‌ی سنگین، بار دیگر عالمان دینی و پیشوایان روحانی، رهبری را - به ویژه در مجلس شورای ملی - در دست گرفته‌اند و با آنکه نماینده نیستند پیوسته در مجلس حضور دارند و بر مذاکرات و مصوبات نظارت می‌کنند و قانون اساسی که به دست فراماسون‌ها و مهرهای وابسته به انگلیس تدوین و در واقع ترجمه شده است، باید از زیر دید آنها بگذرد و با موازین اسلامی همخوانی بیابد و محمدعلی میرزا نیز توانسته است با این رهبران ارتباط گرم و نزدیکی برقرار کند و هواخواهی و خوش گمانی آنان را به دست آورد، این شیوه را برای سیاست و منافع خود خطرناک دید و بر آن شد با آن رویارویی کند.

دولت انگلیس برای بیاده کردن نقشه‌ی خود بر آن شد میان شاه و مشروطه خواهان راستین و پیشروان نهضت عدالت‌خواهی، دشمنی و درگیری پدید آورد و به دست او رهبران و پیشروان مشروطه را سرکوب و پراکنده کند.

4. محمدعلی شاه خواهان مشروطه اروپایی و وارداتی نبود و به پیروی از علماء به قوانینی احترام می‌گذاشت که «مطابق شرع محمد صلی الله علیه و آله» باشد. او در نامه‌ای که در پشتیبانی از مشروطه نگاشته، به این نکته اشاره کرده که در صفحات آینده خواهد آمد. در پیامی که برای مجلس فرستاد نیز پیشنهاد داد که لفظ مشروطه را مشروعه کنند و یادآور شد: «ما دولت اسلامی هستیم و سلطنت باید مشروعه باشد...»

کسری درباره‌ی او آورده است:

... محمدعلی میرزا به کیش شیعی و به کار بی‌معنی آن از روضه خوانی و زیارت و عاشورا و شمع به مسجدها بردن و مانند اینها، دلستگی بسیار می‌داشت و زنش ملکه در این‌باره ازو کمتر نمی‌بود و همیشه کسانی از ملایان رویه کار به دربار و اندرون راه می‌داشتند...[7]

بی‌تردید چنین پادشاهی با این روحیه و اندیشه برای دولت انگلیس که نقشه‌ی کنار زدن پیشروان مشروطه و به بی‌راهه کشاندن آن را به شدت دنبال می‌کرد، نمی‌توانست پسندیده و پذیرفته باشد.[8]

انگلستان طبق سیاست دیرینه‌ی خود: «تفرقه بیندار و حکومت کن» بر آن شد به دست مهره‌های خود میان محمدعلی میرزا و مشروطه‌خواهان - به ویژه عالمان اسلامی - بدینی، دشمنی و درگیری پدید آورد. به عالمان دینی و رهبران مشروطه بیاوراند که محمدعلی میرزا اندیشه‌ی براندازی دارد و بر آن است بر ضد نظام مشروطه به کوданا دست بزند و از آن سو برای نام برده نیز جا بیندارد که مشروطه خواهان با تاج و تخت او سرستیز دارند و برای از میان برداشتن او به توطئه نشسته‌اند. این مأموریت را انجمنی‌ها که از فراماسون‌ها و دیگر مهره‌های انگلیسی بودند بر دوش گرفتند.

سرکرده‌ی این توطئه‌گرها نیز تقی‌زاده بود که با تحریک انجمن تبریز و خطدهی‌های پشت پرده‌ی سفارت انگلستان آتش‌بیار معرکه به شمار میرفت و پیوسته با انجمن تبریز در ارتباط بود و نقشه‌ها و برنامه‌ها و به گفته‌ی کسری «آگاهی‌ها را به تبریز می‌داد». [9]

در پی درگذشت مظفرالدین شاه در 18 دیماه 1285 (24 ذی‌قعده 1324)، محمدعلی میرزا بر تخت سلطنت نشست و در تاریخ 28 دیماه 1285 (4 ذی‌حجه 1324)، تاجگذاری کرد. هنوز بیش از دو هفته‌ای از سلطنت او نگذشته بود که انجمن تبریز یکباره جار و جنجالی به راه انداخت که طبق خبر رسیده از تهران، محمدعلی میرزا با مشروطه ناسازگاری دارد و در اندیشه‌ی براندازی است! با این شگرد مردم کوچه و بازار را بشورانیدند و در روز چهارشنبه 16 بهمن 1285 (22 ذی‌حجه 1324) کسیه و پیشه‌وران را وادار کردند که بازارها را بینند، از کسب و کار دست بکشند و در تلگرافخانه گرد هم آیند. در آن گردهمایی، انجمنی‌ها بر ضد محمدعلی شاه داد سخن دادند، تندی‌ها کردند و ناسزاها گفتند و طی تلگرام‌هایی به مجلس و بهبهانی و طباطبایی، اعلام کردند:

... پاره‌ی مکاتیب از تهران به جمعی از اهالی تبریز رسیده که... اعلی‌حضرت همایونی را موافق نمی‌دانند و به این واسطه اهالی تبریز تماماً مشوش و بازار بسته و هنگامه است...

سید محمد طباطبایی و سیدعبدالله... بهبهانی در دو تلگرام جداگانه به رد این پندار برخاستند و آشکارا نوشتند:

... آنچه از تهران برای شما نوشته‌اند، خلاف محض و کذب صرف است اعلی‌حضرت همایونی شاهنشاهی خلد ا... ملکه و دولته، نسبت به مجلس مشاوره‌ی ملي، کمال مساعدت و همراهی را دارند... خیالات شما تماماً بی‌مأخذ است... و مخصوصاً با فرط مساعدت در پیشرفت امور مجلس ملي توجهات کامله مبذول می‌فرمایند...[10]

لیکن انجمنی‌ها آرام نشند و درخواست‌هایی را مطرح کردند که نخستین آن این بود که:

شخص همایونی باید دستخطی برای اسکات عامله صادر نمایند که دولت ایران مشروطه‌ی تامه است.!!

و برای واداشتن محمدعلی میرزا به اجرای این درخواست‌ها پای فشیدند تا سرانجام محمدعلی شاه با دستخط خود نگاشت:

... جناب اشرف صدراعظم! سابق هم دستخط فرموده بودیم که نیات مقدسه‌ی ما در توجه به اجرای اصول قوانین اساسی که امضای آن را خودمان از شاهنشاه مرحوم انار الله برهانه گرفتیم، بیش از آن است که ملت بتواند تصور کند و این بدیهی است. از همان روز که فرمان شاهنشاه سرور انار الله برهانه شرف صدور یافت، امر به تاسیس مجلس شورای ملی شد. دولت ایران در عداد دول صاحب کنسیستوپسیون به شمار می‌آید منتهی ملاحظه [ای] که دولت داشته این بوده است که قوانین لازم برای انتظام وزارت‌خانه و دوایر حکومتی و مجالس بلدي مطابق شرع محمدی صلی الله علیه و آله نوشته آن وقت به موقع اجرا گذارده شود... 27 ذیحجه الحرام 1324 [11]

محمدعلی شاه در این هنگام هرچه بیشتر تلاش می‌کرد که با مجلس شورای ملی همراهی نشان دهد، لیکن در برابر، فراماسون‌ها که زیر نام «انجمان» به فتنه‌گری سرگرم بودند، تلاش می‌کردند جو را ناآرام سازند و میان او و رهبران و پیشورون مشروطه آزدگی و آشتفتگی پدید آورند. کسری در این مورد آورده است:

... اگرچه محمدعلی میرزا سپر انداخته و این زمان جز همراهی با مجلس نشان نمی‌داد، لیکن راز درون او را همگی می‌دانستند...! [12]

«راز درون» اشاره به این است که محمدعلی شاه خواهان مشروطه‌ی اروپایی نبود و به پیروی از علماء به قوانینی احترام می‌گذاشت که «مطابق شرع محمدی صلی الله علیه و آله» باشد (چنانکه در نامه‌ی خود که در بالا آمد، آورده است). در پیامی که مشیرالدوله برای مجلس فرستاد نیز دیدگاه محمدعلی میرزا را چنین واگو کرد:

... شاه می‌فرماید با همه‌ی محذورات عزل میسیونوز و پریم، آنها را معزول کردیم. لفظ مشروطه را هم «مشروعه» می‌کنم. ما دولت اسلامی هستیم و سلطنت مشروعه باشد...[13]

این در هنگامی بود که انگلیسیان و فراماسون‌ها دنبال پیاده کردن قوانین اروپایی و برقراری نظامی منهای اسلام بودند و نمی‌توانستند این گونه دیدگاهها و موضع‌گیری‌های شاه را بر خود هموار کنند و طبیعی است که کارشکنی و جوسازی بر ضد او را دنبال می‌کردند.

در آن هنگام که متمم قانون اساسی در مجلس شورای ملی مورد بررسی و مطالعه‌ی مقامات روحانی قرار داشت، انجمنی‌ها در تبریز بار دیگر مردم کوچه و بازار را بشورانیدند که «چرا نشسته‌اید؟ قانون اساسی دیر زمانیست به پایان رسیده است لیکن محمدعلی شاه از امضای آن خودداری می‌ورزد» و بدین‌گونه بار دیگر جو را ناآرام و کشمکش‌هایی پدید آورند.

انجمانی‌ها در تهران نیز طی نامه‌ای به شاه، رسمًا از او خواستند که چند تن از درباری‌ها و مقامات دولتی مانند: امیر بهادر جنگ، علاءالدوله، سعدالدوله و... را از کار برکنار و از تهران بیرون کند، بدون آنکه از خود بپرسند «انجمان» در قانون اساسی کشور چه جایگاهی دارد که می‌تواند فرمان عزل و تبعید شماری را از شاه بخواهد و روی آن پای فشارد؟

## • بازگشت اتابک

این‌گونه تندروی‌ها و «شاه فرمانی‌ها»ی عناصری که زیر عنوان «انجمان» بازیگر صحنه شده بودند و زیر پوشش هاداری از مشروطه، سیاست مرموز سفارت انگلیس را گام به گام پیش می‌بردند، به تدریج به بار نشست و محمدعلی شاه را با آن خوی قلدرمآبی و خود بزرگ‌بینی که داشت، نسبت به مشروطه خواهان راستین و پیشوایان آن آزده و منزجر کرد. او برای رویارویی با مشروطه خواهان بر آن شد میرزا علی‌اصغر خان اتابک (امین‌السلطان) را که در دوران سلطنت مظفرالدین شاه از سوی علمای نجف تکفیر و ناگزیر به ترک ایران شده بود، به ایران فراخواند و به صدارت منصوب کند.

انگیزه‌ی او از این کار، نخست رویارویی با سیاست انگلیسیان بود که با گماردن مهره‌های خود در اطراف شاه، می‌کوشیدند که او را در تنگنا قرار دهند و نقشه‌هایی را بر ضد او به دست درباریان و نزدیکان به او پیاده کنند و چون از گرایش امین‌السلطان به دولت روسیه آگاهی داشت، با آوردن او به صحنه، کفه‌ی ترازو را به سود خود سنگین می‌کرد. دوم بر آن بود با کمک امین‌السلطان با مشروطه خواهان رویارویی کند. او می‌دانست که اتابک به سبب مبارزات پیگیر عالمان دینی و شخصیت‌های اسلامی، مانند سید عبدالبهائی، از صدارت افتاده و با بدنامی از ایران رفته است و اکنون می‌تواند پیشوایان مشروطه را سر جای خود بنشاند و از کارشناسی‌های آنان بر ضد دربار پیشگیری کند. ناآگاه از اینکه این بهبهانی و دیگر پیشوایان و رهبران مشروطه نیستند که شاه را در فشار گذاشته و پیوسته بر ضد او کارشناسی و جوسازی می‌کنند، بلکه این انجمانی‌ها هستند که زیر نظر تقیزاده با دستیاری سفارت انگلیس به نام «مشروطه خواهان» به فتنه‌انگیزی و سمپاشی ادامه می‌دهند.

میرزا علی‌اصغر امین‌السلطان در تاریخ 13 اردیبهشت 1285 (20 ربیع‌الاول 1325) کابینه‌ی خود را تشکیل داد، مجلس نیز به این کابینه رای اعتماد داد.

انگلیس و دستیاران آن در ایران که زیر عنوان «انجمان» کار می‌کردند از امین‌السلطان به سبب گرایش او به روسیه ناخشنود بودند و او را بازوی توانایی برای استواری سلطنت محمدعلی شاه می‌دیدند. از سوی دیگر چون دولت او را در راستای تضعیف عالمان اسلامی و پیشوایان نهضت مشروطه ارزیابی می‌کردند، در آغاز کار با دولت او سازگاری نشان دادند.

مجلس شورای ملی نیز به رغم مخالفت آشکار سید محمد طباطبایی که گفت:

... بعد از اینکه میرزا علی‌اصغر خان وارد این مملکت شد، باید گفت فعلی‌الایران السلام...[14]

به دولت او رای اعتماد داد. تقیزاده و دیگر غربگران مجلس که پیش از رسیدن او به ایران، سخنان تندی بر ضد او در مجلس ایراد کردند و او را وطن فروش خواندند، در مرحله‌ی دیگر در برابر او نرمیش از خود نشان دادند و موضع نرمتری گرفتند.

یکی گفت: «اگر بخواهیم تمام این اشخاص را به خیانت سابق از مملکت خارج نماییم، ده نفر دیگر برای ما باقی نخواهد ماند. نیز گفت ملت از آمدن این یک نفر نخواهد ترسید...»

دیگری گفت: «تا دو روز قبل من از آن اشخاص بودم که می‌گفتم نباید امین‌السلطان به این مملکت بباید، ولی دیشب فکر کردم و دیدم اگر بنا شد اینطور باشد باید همه از این مملکت برونده و این نمی‌شود...» [15] دیگری سخنانی راند و در پایان چنین گفت: «اهمالی مانع از ورود او نشوند. قصاص قبل از جنایت صحیح نیست...» [16]

پیداست که این نرمیش و کرنش در برابر میرزا علی‌اصغر خان اتابک هوادار دولت تزار، نمی‌تواند بدون اشاره‌ی دست‌های مرمز پشت پرده روی دهد. چون می‌دانستند که نامبرده به دنبال مبارزات پیگیر علمای ایران با ستمگری‌ها و خودکامگی‌های او و در پی حکم تکفیر علمای نجف از صدارت کنار زده شد و از ایران گریخت. دولت انگلیس در آن هنگام که از حضور علما و پیشوanon نهضت مشروطه در عرصه‌ی سیاسی و کنترلی که روی مجلس شورای ملی داشتند سخت اندیشناک بود، دولت اتابک را پیش از آنکه به زیان سیاست دولت خود ارزیابی کند، مایه‌ی سنتی و ناتوانی پایه‌های قدرت رهبران نهضت عدالت خواهی و عالمان دینی می‌پنداشت و براین باور بود که اتابک با دستیابی به قدرت، به انتقام‌جویی از علمای دینی برخواهد خاست و در راه کنار زدن آنان خواهد کوشید و بدین‌گونه درگیری و کشمکش شدیدی میان علما و دولت و دربار پدید خواهد آمد و دو طرف در راه حذف یکدیگر به تلاش‌هایی دست خواهند زد که بهره‌ی آن یکراست به حساب انگلیسیان واریز خواهد شد! لیکن در عمل دیدند که دولت اتابک به رویارویی با علما و پیشوanon مشروطه برخاست، بلکه سیاست سازش و کنار آمدن با آنان را در پیش گرفت. پایگاه و جایگاه عالمان دینی و رهبران نهضت عدالتخواهی، توانمندتر و ریشه‌دارتر از آن بود که امین‌السلطان با آن پیشینه‌ی سیاه و بدنامی و رسوایی، اندیشه‌ی رویارویی با آنان را بتواند در سر پیرواند. از این رو، بریتانیا در این نقشه خود را بازنه و ناکام دید و ناگزیر به کارشکنی و رویارویی نامرئی با دولت امین‌السلطان برخاست. مجلس هم با او به ناسازگاری پرداخت و به کارشکنی‌هایی دست زد. در این باره نوشته‌اند:

... اتابک اعظم مدنتی از حمایت ویژه‌ی مجلس برخوردار بود، به خصوص که صنیع‌الدوله رئیس مجلس نسبت به وی حسن نظر داشت و او را تایید می‌کرد... اواخر ماه اوت... صنیع‌الدوله که از اتابک حمایت می‌کرد از پست خود کنار رفت و به جای وی احتشام‌السلطنه انتخاب شد. پس از این واقعه اکثریت مجلس به تبعیت از رئیس جدید به صف مخالفان پیوستند و کار اتابک با برخورد خصم‌هایی که از طرف پارلمان نسبت به وی اعمال می‌شد، مدام توقف داشت... [17]

کنار رفتن فردی و آمدن فرد دیگری نمی‌توانست در حمایت یا مخالفت «اکثریت مجلس» نسبت به امین‌السلطان نقش سرنوشت ساز داشته باشد. چنانکه آورده شد، وفاداران به نهضت عدالت خواهی در مجلس، نسبت به او دید منفی داشتند و این هشدار سران را که می‌گفتند با آمدن علی‌اصغر خان «و علی‌الایران السلام» به درستی برمی‌تابفتند.

مهره‌های وابسته در مجلس نیز تا آن روز که گمان داشتند نامبرده به رویارویی با علمای اسلام برمی‌خیزد و بر ضد آنان به تلاش‌هایی دست می‌زنند از او پشتیبانی کردن و یا دست کم در برابر او بی‌تفاوت مانندند. آن‌گاه که دریافتند دولت او بر آن نیست با رهبران نهضت عدالت خواهی و پیشوavn نهضت مشروطه سر ستیز داشته باشد و بر آنان فشار وارد کند و دولت او در راستای سیاست انگلیسیان تداوم ندارد، به کار شکنی بر ضد او دست زند و به نابودی او برخاستند و در تاریخ 8 شهریور 1286 (21 ربیع‌الثانی 1325)، در هنگام بیرون آمدن او از مجلس شورای ملی، دستیاران تقی‌زاده به ترور او دست زند و او را از پای درآوردند. بدین‌گونه، انگلیسیان نه تنها دولت امین‌السلطان را که گرایش به روسیه داشت، فروپاشاندند، بلکه گام برجسته‌ی دیگری در راه شعله ورکردن آتش جنگ میان مجلس و محمدعلی شاه برداشتند و کشمکش‌ها را افزون ساختند. قاتل، جوانی به نام «عباس‌آقا صراف آذربایجانی» عضو انجمن بود که در هنگام فرار ظاهرا خودکشی کرد. برخی هم نوشته‌اند، چون خطر دستگیری او و افشای راز باند آدمکشان میرفت، یحیی میرزا (برادر سلیمان میرزا) و یا حیدر عموغلی از تزویست‌های آن روز، او را از پای درآوردند.

بنا بر نوشته‌ی کسری:

... حیدر عموغلی کشن اتابک را به گردن می‌گیرد و چنین می‌گوید که تقی‌زاده هم آگاهی می‌داشته و برای این کار عباس‌آقا را که جوان خون گرم غیرتمنی می‌بود برمی‌گزیند و دستور کار را می‌دهد. آن روز که عباس‌آقا تیر انداخت، حیدر عموغلی خود در جلوی بهارستان می‌بوده و می‌گویند برای کمک به عباس‌آقا ریگ به چشمان سربازان می‌پاشیده...! [18]

کسری به رغم یک سونگری‌هایی که در تاریخ‌نگاری خود به سود انگلیس و بر ضد روسیه‌ی تزاری داشته است، در مورد دست داشتن انگلیس و مهره‌های آن در کشن اتابک چنین می‌نویسد:

... یک چیزی که می‌باید در پایان گفتار بیفزایم اینست که انگلیسیان چون اتابک را افزار دست سیاست روس می‌شناختند، ازو آزده می‌بودند و باشد که کشته شدن او را آزو می‌نمودند و به دستیاری آقای تقی‌زاده از پیش آگاهی داشتند...! [19]

در پی ترور اتابک، انجمنی‌ها به شادی و پایکوبی برخاستند و تاخت و تاز به دربار را فزونی بخشیدند. ظل‌السلطان (مسعود میرزا) پسر بزرگ ناصرالدین شاه که از هواداران سیاست انگلیس بود و در بدنامی، خونریزی و ستمگری می‌توان گفت سرآمد دودمان قاجار به شمار میرفت، در راه براندازی رژیم محمدعلی شاه، به پخش سلاح و پول در میان انجمنی‌ها دست زد. بنا بر گزارشی:

... از صبح تا پاسی از شب مقدار زیادی تفنگ و فشنگ از انبارهای ظل‌السلطان به مسجد سپهسالار حمل می‌شد. برای اتحاد و ارتباط بیشتر انجمن و پارلمان، در دیواری که بین ساختمان مسجد و مجلس قرار داشت دری باز شده بود... وکلای مردم و اعضای انجمن‌های انقلابی... شب‌ها جلسات مشترکی ترتیب می‌دادند... ظل‌السلطان هم در جلسات شبانه‌ی پارلمان و انجمن شرکت داشت. گویا در آن جلسات طرح ساقط کردن شاه و انتصاب شاهزاده‌ی ارشد قاجار [ ظل‌السلطان ] به عنوان نایب‌السلطنه ریخته شده بود. انجمن تبریز پا را فراتر نهاده و تلگرام‌هایی را به نمایندگان خارجی ارسال کرد که در آنها گفته می‌شد ملت بیش از این

محمدعلی را، شاه خود ندانسته و فرمان بردار کسی است که مجلس وی را به سلطنت انتخاب کرده باشد.  
تلگرام مشابهی به خود شاه و کلیه مقامات ولایت‌ها و انجمن‌ها ارسال شده بود...[20]

• فراماسون‌ها در اندیشه‌ی آتش‌افروزی

انجمنی‌ها با انگیزه‌ی شعله‌ور کردن آتش جنگ و سرکوب پیشروان عدالت و عدالتخواهان وارسته به دست قزاقان رژیم محمدعلی شاهی، پیاپی اطلاع‌های مبنی بر عزل او از سلطنت صادر می‌کردند. گاه به نام «همه ملت» او را به عنوان شاه به رسمیت نمی‌شناختند و گاه از ملت می‌خواستند که او را شاه ندانند! بدون اینکه پروا کنند که در پی برقراری نظام پارلمانی در کشور و رسمیت یافتن قانون اساسی، چگونه «انجمن تبریز» به خود رخصت می‌دهد که فرمان عزل شاه را صادر کند؟ این‌گونه کردار و رفتار، نشان از این واقعیت دارد که انجمنی‌ها نه خواهان مشروطه بودند، نه هوادار قانون و قانون‌مداری، بلکه نقشه‌ها و برنامه‌های دیگری در کار بود و دست‌های دیگری انجمن‌ها را بربا می‌کرد و می‌چرخاند. در گزارشی آمده است:

... در روز هفتم دسامبر 27 آذر [1286] 14 دیقعده [1325] انجمن تبریز تلگرام‌هایی را به کلیه میسیون‌ها و مجلس ارسال کرد که در آنها با اشاره به تخلفات محمدعلی شاه از سوگندی که ادا کرده و کارهای مخالف با قانون اساسی که از او سر زده است، از ملت خواسته شده که دیگر وی را شاه ندانسته و فردی را که توسط پارلمان محترم تعیین خواهد شد شاه بشناسند...[21]

فردای آن روز (28 آذرماه 1286) تلگرام دیگری از انجمن تبریز مخابره می‌شود. در این تلگرام آمده است:

... شاه ما که طبق قانون اساسی به قرآن سوگند یاد کرده بود، از وعده‌ی خود سرباز زده است. به همین جهت، ما (همه ملت) بر طبق آیه‌ی قرآن وی را دیگر شاه ندانسته و از کسی اطاعت خواهیم کرد که پارلمان محترم وی را به مقام سلطنت برگزیند...[22]

با وجودی که انجمنی‌ها و دیگر دست‌افزاران انگلیس با تندری‌ها آتش اختلاف را دامن می‌زدند، لیکن در دربار و نزد شاه چنین وانمود می‌شد که این مشروطه خواهان هستند که بی‌پروا بر شاه می‌تازند و اندیشه‌ی براندازی دارند. از آن طرف، به پیشروان مشروطه و مجلسیان نیز پیوسته گوشزد می‌شد که محمدعلی شاه در اندیشه‌ی ریشه‌کن کردن مشروطه و نظام پارلمانیست و با برقراری قانون در کشور سر ناسازگاری دارد.

با این وجود محمدعلی شاه از خود شکیبایی و خویشتن‌داری نشان میداد و از تندری و پرخاشگری دوری می‌گزید. پیوسته بر آن بود با مجلس و پیشروان مشروطه به شیوه‌ای کنار آمده و راه سازش و همدلی را باز نگهداد. با آنکه انجمنی‌ها از حسن و چراغانی و آذین‌بندی به مناسبت راد روز او پیشگیری کردند، به روی خود نیاورد و رنجشی از خود نشان نداد. مجلس، سیصد و هشتاد هزار تومان از دریافتی سالانه‌ی دربار را کاهش داد، محمدعلی شاه از کنار آن بی‌تفاوت گذشت. در برابر اعلامیه‌ها و تلگرام‌هایی که انجمن تبریز به عنوان کنار زدن او از سلطنت صادر می‌کرد، واکنشی از او دیده نشد. آنگاه که انجمنی‌ها به او پیام دادند که امیربهادر جنگ، سعدالدوله و علاءالدوله را برکنار و از تهران دور کند، در پاسخ تنها به این بسنده کرد که این کار، خودسر نشاید و «... اخراج هر فرد از پایتخت می‌تواند فقط

پس از آنکه مجرمیت و گناه آنان توسط دادگاه به اثبات رسید، صورت پذیرد...»[23] آنگاه که مجلس درخواست او را سبک شمرد و آن را رد کرد[24] با نرمی و آرامی پاسخ داد: «درخواست ما آرامش و سامان کشور و آسایش مردم است و آرزو و یا خواست دیگری نمی‌داریم...»[25] در برابر زبان درازی‌ها و زشت‌گویی‌های انجمنی‌ها نیز برنياشفت و شکیبایی از دست نداد.[26]

#### • بمب اندازی به سوی کالسکه‌ی شاه

این بردباری‌ها و خویشتن‌داری‌های او آیا از روی بیم و بی‌جریزگی بود یا از روی خردمندی و آگاهی از نقشه و نیرنگ انگلیس، روش نیست، لیکن به هر سبب و علت که بود، خشم و کین انجمنی‌ها و دیگر دست‌افزاران دولت انگلیس را افزون می‌ساخت. آنها از اینکه محمدعلی شاه به رغم آن فتنه‌گری‌ها و پرخاش‌گری‌ها به سطیز با رهبران و پیشوران نهضت عدالت خواهی برنمی‌خیزد و آتش جنگ را شعله‌ور نمی‌کند، سخت آشفته بودند. از این رو، بر آن شدند به ترفندی دست بزنند که تیر خلاص به روحیه‌ی آشتی‌جویانه‌ی محمدعلی شاه باشد و به شکیبایی و بردباری او پایان بخشد.

روز آدینه، هشتم (یا نهم) اسفندماه 1286 (25 محرم 1326)، محمدعلی شاه آهنگ دوشان تپه را داشت که دار و دسته‌ی تقیزاده بمبی به سوی کالسکه‌ی او انداختند. چند تن زخمی و کشته شدند. شاه که در کالسکه‌ی دیگری نشسته بود، آسیبی ندید. بمب‌انداز - بنا بر نوشته‌ها و گزارش‌ها - «حیدر عموغلی» بود که از شسلول‌بندهای تقیزاده به شمار میرفت. پس از ترور اتابک، این دومین شاهکار او بود که طبق سیاست انگلیسی‌ها به اجرا درآمد. اینکه او آیا به راستی اندیشه‌ی ترور محمدعلی شاه را داشت یا دستور این بود که با این بمب‌اندازی شاه را به خشم آورد و این پندار را در او استوار سازد که پیشوران نهضت عدالت خواهی تا مرز کشتن او ایستاده‌اند، به درستی روش نیست.

نکته اینجاست که این حمله و بمب‌اندازی در هنگامی روی داد که بنا بر اعتراف برخی از بدین‌ترین کسان به محمدعلی شاه، او راه همراهی با مجلس و نگهداری آن را برگزیده بود و از کارهای مجلس - حتی به صورت کتبی - اظهار خرسندي و خشنودي مي‌کرد.

باید دانست که کسری در تاریخ‌نگاری خود از آغاز تا پایان کوشیده است محمدعلی شاه را دشمن سوگند خورده‌ی مشروطه و مجلس بنمایاند و چنین وانمود کند که انگار او از مادرزادی با مشروطه و آزادی دشمنی داشت و هرگز نمی‌توانست با آن کنار بیاید و در هر موردی که سخنی و موضعی از او آورده است که نشان از دید مثبت او نسبت به مشروطه دارد، بی‌درنگ در کنار آن واژه‌های «دوروبی»، «دروغ پردازی»، «رویه کاری»، یا «از روی ترس» و... ردیف کرده است، با این وجود موضع او را پیش از بمب‌اندازی چنین بازگو می‌کند:

... محمدعلی میرزا همچنان با مجلس رفتار نیکو می‌نمود و می‌توان پنداشت که این هنگام از نبرد با مجلس نومید گردیده و خواه ناخواه گردن به نگهداری آن گزارده بود. زیرا چنانکه گفتیم هر پیشامدی را دستاویز گرفته گام دیگری به سوی دوستی با مجلس برمی‌داشت. از جمله در آغازهای اسفند چون مجلس توانست قانون انطباعات را به پایان رساند شاه آن را فرصت شمرده دستخطی به نام خشنودی و خرسندي از کارهای

مجلس فرستاد که در نشست هفتم اسفند (24 محرم 1326) در مجلس خوانده گردید، لیکن فردای آن روز که آدینه هشتم اسفند (25 محرم) می‌بود، داستانی رخداد که آب را گل آلود گردانید...[27]

محمدعلی شاه در برابر بمب اندازی و به اصطلاح سوء قصد به جانش، خونسردی خود را از دست نداد و به کار ناروایی برنخاست، تنها شهربانی را برای یافتن بمب‌گذاران زیر فشار گذاشت و چون از پیگیری و جستجوی شهربانی برایندی دیده نشد، نامه‌ای به مجلس نوشت و چنین هشدار داد:

... اگر تا چند روز دیگر هم اثری از تعیین مجرکین و دستگیری مرتكبین ظاهر نشود، لابد بعضی اقدام مجدانه به عمل خواهد آمد که خیانت مجرمین هویدا و اغراض مغرضین آشکار و پیدا شود...[28]

شهربانی در جستجوی بمب‌اندازان، شبانه به خانه‌های این و آن یورش می‌برد و کسانی را دستگیر می‌کرد و به بازجویی می‌کشید تا اینکه در شب چهارشنبه 19 فروردین 1287 (6 ربیع الاول 1326) چهارتمن از کارکنان چراغ گاز را که یکی از آنان حیدر عموغلی بود دستگیر کردند و برای بازجویی به کاخ گلستان گسیل داشتند. همدستان حیدر عموغلی برای اینکه نگذارند بازجویی صورت گیرد و پرده از روی توطنه‌های پشت پرده کنار رود، با دستاویز اینکه شهربانی هنگام دستگیری آنان قانون‌شکنی‌هایی کرده، نیمه شب به خانه‌ها ریخته، با دستگیر شدگان بدرفتاری کرده و آنان را به جای بردن به عدیله به کاخ گلستان گسیل داشته است، جار و جنجال و هیاهو به راه انداختند. انجمنی‌ها به گرده‌مایی و نامه پراکنی دست زدند و مجلس را به واکنش و واخواهی وا داشتند و چنین وانمود کردند که بازداشت شدگان بی‌گناهند! و بدین گونه آنان را از چنگ قانون رهانیدند.[29]

#### • کوچیدن محمدعلی شاه به باع شاه

از آن سو روزنامه‌های وابسته به فراماسون‌ها نیز در نوشته‌های خود به رشت گویی و تاخت و تازها بر ضد او پرداختند و درباره‌ی کنار زدن او از سلطنت قلم زدند و بدین گونه به او باوراندند که مشروطه خواهان و مجلسیان به جز براندازی او خرسندي نمی‌دهند و آرام نمی‌گیرند به ویژه آن گاه که خبردار شد نشسته‌هایی در خانه‌ی عضد الملک (رئيس ایل قاجار) بر پا شده است و انجمنی‌ها همراه برخی از قاجاریان و شاهزادگان و دار و دسته‌ی ظل‌السلطان به گفتگو و رایزنی نشسته‌اند و به دنبال آن عضد الملک همراه مشیر‌السلطنه به نزد او آمدند و دور کردن چند تن از نزدیکان او را خواستار شدند، برای او جا افتاد که توطنه‌ی براندازی و ریودن تاج و تخت او با همدستی ظل‌السلطان و انجمنی‌ها و مجلسیان در دست اجرا قرار دارد. از این‌رو بر آن شد پیش دستی کند و بساطی را که برای کودتا بر ضد او چیده شده است، از میان ببرد. او به ظاهر امیر بهادر چنگ، شاپشاو و چند تن دیگر را کنار زد. لیکن درنهان نقشه‌ی سرکوب مخالفان را با شدت هر چه بیشتری دنبال کرد.

روز پنجشنبه 14 خرداد 1287 (4 جمادی الاولی 1326)، محمدعلی شاه به گونه‌ای شتاب زده و ناگهانی از تهران بیرون رفت و در باع شاه جای گزید.

این حرکت او، مایه‌ی نگرانی آگاهان ملت شد. آنان به درستی دریافتند که نقشه‌ی خطرناکی بر ضد مجلس و پیشورون راستین مشروطه در میان است. بهبهانی و طباطبایی طی تلگرام‌هایی به علمای شهرستانها، موضوع را گزارش کرده چنین هشدار دادند:

### خدمت علمای اعلام و حضون اسلام، انجمن ولایتی و سایر انجمن‌ها

تبیید چند نفر از درباری‌ها از قبیل امیر بهادر که از اول مشروطیت به شدت مشغول افساد و اخلال روابط بین ملت و مقام سلطنت بوده است و فسادشان به دامن خارج دراز گشته، استقلال مملکت را در معرض خطر عاجل گذاشت، مکرر به انواع وسایل متناسبه از حضور همایونی استدعا شده بود، چند روز قبل قاطبه‌ی امرا و سرداران در منزل حضرت اشرف عضدالملک متحصن و تبعید آنها را از دربار استدعا نمودند قبول شد ولی باز از قوه به فعل نرسید. روز پنجمینه اعلی حضرت به صورت خیلی موحشه بفتا به باع شاه که بیرون دروازه است تشریف برده اردی مفصلی را در آنجا تشکیل داده دیروز یکشنبه در موقع شرفیابی چند نفر از سران، امرا را امر به توقيف فرموده<sup>[30]</sup> و دروازه‌ها را توب گذاشته‌اند. حال حاضره خیلی موحش، اهالی مشوش، سیم‌ها مقطوع کلیه، انهدام اساس مشروطیت و مجلس قریب الوقوع، اقدامات سریعه که نتیجه هر طور است زودتر به تهران برسد.

عبدالله الموسوی بهبهانی، محمد بن صادق طباطبایی<sup>[31]</sup>

این تلگرام در روز دوشنبه 18 خرداد 1287 (8 جمادی الاولی 1326) به رشت و قزوین مخابره شد و شاید به دیگر شهرها نیز مخابره شده باشد.

در پی رسیدن این تلگرام به رشت، نگرانی و نآرامی شهر را فراگرفت، مردم از کار دست کشیده و به خیابان‌ها ریختند و از علما و مشروطه‌خواهان هواهاری کردند. این حرکت اعتراض آمیز در رشت که بی‌گمان دردیگر شهرها نیز روی داده است، محمدعلی شاه را نگران کرد و بر آن داشت طی تلگرامی چنین وانمود کند:

... پاره‌ای شهرت‌های بی‌اصل، مطلقاً صحت ندارد. مجلس شورای ملی در کمال نظم، وکلا در تحت حمایت شخص ما مشغول کار خود هستند و دولت با مجلس به هیچ وجه من الوجه در مقام مناقشه و مخالفت نبوده و نیست... لیکن بعضی از عاظ و ارباب جراید که از حدود قانونی خودشان تجاوز کرده، قصدي جز القای فتنه در مملکت ندارند و به دستیاری بعضی انجمن‌های دارالخلافه، مانع اجرای قوانین موضوعه و اسباب پریشانی حواس وزرا و وکلا شده‌اند جدا دولت تعیین حدود و رفع شر آنها را از مجلس به توسط وزرا قانونا مطالبه می‌دارد.<sup>[32]</sup>

او چنانکه در تلگرام بالا آورده است، بیرون کردن شماری از عناصر مرموز و به گفته‌ی کسری «آشوبگران» را از مجلس می‌خواست مانند «جمال الدین واعظی»، «میرزا نصرالله اصفهانی (ملک المتكلمين)»، «میرزا جهانگیر خان (مدیر صوراسرافیل)»، «محمد رضوی شیرازی (مدیر مساوات)» و... که آتش بیار معرکه بودند. اگر این چند تن را که بنا بر اعتراف مخالف و موافق، از سران فتنه و فساد و نا آرامی و هرج و مرج بودند، از شهر دور می‌کردند، شاید بهانه از

محمدعلی شاه گرفته می‌شد و فاجعه‌ی خون بار بمباران مجلس پیش نمی‌آمد. لیکن مجلس این پیشنهاد را نپذیرفت و در برابر او سرسختی و یک دندگی نشان داد و در برابر، انجمنی‌ها از هر شهر و دیاری تلگرام‌هایی در رد و نفي او از ایران مخابره کردند و کنار زدن او را از سلطنت خواستار شدند. اینان نه دل در گرو مشروطه داشتند و نه برای مردم دلسوزی می‌کردند. روی وابستگی به بیگانگان، جز پیاده کردن نقشه‌ها، نیرنگ‌ها و توطئه‌های لندن و مسکو، انگیزه و اندیشه‌ای نداشتند. تنها انگیزه‌ی آنان انجام مأموریت بود. در مجلس نیز وضع به همین گونه بود. چنانکه کسری کسری نیز می‌نویسد:

... اگر راستی را خواهیم در این هنگام نمایندگان مجلس و سران آزادی به چند دسته می‌بودند: یک دسته دل از مشروطه کنده و اینان نه تنها کاری انجام نمی‌دادند، کارشکنی نیز می‌نمودند... یک دسته اگر هم با دربار بستگی نمی‌داشتند، خود کسان بیرونگی می‌بودند و مشروطه و خودکامگی را با یکدیگر می‌دیدند... یک دسته مشروطه را می‌خواستند ولی جان خود را بیشتر دوست می‌داشتند و در این هنگام تا می‌توانستند کناره‌جویی نشان می‌دادند، چند تنی نیز ابزار دست بیگانگان می‌بودند که در هر پیشامدی جز پیروی از دستور آنها نمی‌نمودند. یک نیم بیشتر نمایندگان از این گونه می‌نمودند که در خور هیچ امیدی نمی‌بودند. تنها یک دسته‌ی اندکی از جان و دل مشروطه را می‌خواستند و اینان نیز سررشته را گم کرده نمی‌دانستند چه کنند...[33]

پیشروان مشروطه مانند بهبهانی و طباطبایی تا واپسین لحظه‌ها تلاش می‌کردند که از جنگ و خونریزی پیشگیری کنند و محمدعلی شاه را از دست زدن به کارهای خشونت بار و ویرانگر بازدارند و به خردمندی و عاقبت اندیشی و دارند، این هنگامی بود که تقیزاده و دیگر فراماسون‌ها در مجلس و انجمن‌ها هوادار جنگ و ستیز با دربار و محمدعلی شاه بودند و برای واداشتن او به حمله به مشروطه خواهان از هیچ دسیسه‌ای پروا نمی‌کردند. بهبهانی و طباطبایی به همراه سید جمال‌الدین افجه‌ای، افرون بر تلگرام‌ها و نامه‌هایی که برای علمای ایران می‌فرستادند و از آنان برای پیشگیری از جنگ داخلی کمک می‌خواستند، تلگرامی نیز برای علمای نجف فرستادند و اوضاع خطرناک کشور را به آنان آگاهی دادند:

چند روزی است که اعلی‌حضرت بدون بهانه با هیئت موحشه در خارج دروازه تشکیل اردو، چند نفر از امرا را بعد از دوشه روز حبس، تبعید، ملت در کمال استیحاش و خوف، قتل نفوس فوق العاده، ولایات ایران تعطیل عمومی، اقدامات مجدانه سریع النتایج فوراً لازمست.

داعی عبدالله الموسوی بهبهانی، الراجی جمال الدین الحسینی، محمدبن صادق الطباطبایی

علمای نجف در پاسخ، دو تلگرام زیر را فرستادند:

تلگرام موحش موجب ملامت فوق العاده گردید. با اقدامات غیر متربقه آنچه متوقف عليه حفظ اسلام و مسلمین است، معمول فرمایید. عموم مسلمین اطاعت نموده نتیجه را سریعاً اطلاع.

محمدحسین، محمدکاظم - عبدالله المازندرانی

توسط آقایان حجج اسلام بهبهانی و طباطبایی و افجه‌ای دامت برکاتهم.

عموم صاحب منصبان و امرا و قزاق و نوکرهای نظامی و عشایر و سرحد داران ایران ایده‌م الله تعالی.

به سلام وافر مخصوص می‌داریم همواره حفظ حدود و نفوس و اعراض و اموال مسلمین در عهده‌ی آن برادران محترم بوده و هست و همگی بدانند که همراهی با مخالفین اساس مشروطیت هر که باشد ولو با تعرض بر مسلمانان حامیان این اساس قویم محاربه با امام عصر عجل الله فرجه است باید تحرز و ابدا بر ضد مشروطیت اقدام ننمایند...

به دنبال تلگرام‌های اعتراض آمیز علمای نجف و بسیاری از علمای ایران و پشتیبانی آنان از نظام مشروطه و نکوهش هر گونه کار و کرداری که مایه‌ی آسیب رسیدن به آن نظام شود و فراخوانی نظامیان به خودداری از تیراندازی به مردم، محمدعلی شاه تلگرامی برای علمای اسلام در سراسر ایران مخابره کرد که بخشی از مطالب آن در پی می‌آید:

... در این موقع که برای رفع و جلوگیری از پاره‌ای اغتشاشات داخله و طرد و منع بعضی مفسدین، به طوری که به عموم ولایات دست خط نمودیم لازم دانستیم شروع به بعضی اصلاحات کنیم و امنیت را که از تمام مملکت سلب شده بود به هر نحو ممکن شود اعاده دهیم، با معرضین به اشتباه کاری و خلط مبحث اذهان عامه را مشوب ساخته و همچو اظهار داشتند که شاید قصد ما العیاذ بالله عدم مساعدت با اساس مقدس مشروطیت است و تلگرافاتی هم که ناشی از این خیال بی‌اصل بود از بعضی ولایات ملاحظه شد. برای رفع اشتباه و اطمینان قلوب عامه لازم شمردیم اوضاع حالیه مملکت و عقاید باطنیه خودمان را به توسط علمای اعلام که پیشوایان دینی و حقیقت اسلامند، به عموم ملت و فرزندان خودمان اظهار نماییم ... از ساعتی که به تخت سلطنت جلوس کردم تمام هم خود را در استقرار اساس مشروطیت مصروف و تا آن قدری که خود در قوه داشتم و اسباب فراهم بود، از پیشرفت این اساس قصور نورزیده تا مشروطیت دولت و آزادی ملت را مستحکم ساختیم ولیکن متسافنه این آزادی را که از لوازم استقرار مشروطیت بود جمعی مفسد و مغرض، وسیله‌ی پیشرفت اغراض باطنیه و خیالات فاسده خود که منافی و مباین با اساس شرع مقدس اسلام بود قرار داده و در ذهن عوام به نوع دیگر رسوخ دادند، خاصه وقتی که در متمم قانون اساسی دیدند مذهب مقدس جعفری و قانون شریعت غرای احمدی صلوات الله عليه است و دیگر آزادی مذهب برای آنها غیر ممکن خواهد بود به انواع حیله و دسیسه گاهی به زبان ناطقین و زمانی به عبارات و اشارات در روزنامه‌جات به اسم ترک کهنه‌پرستی و خرافات عقیده، اذهان ساده عوام را مشوب ساخته و مقاصد خود را در ضمن الفاظ و عبارات ظاهرالصلاح، به لباس مشروطیت جلوه داده تا به حدی که عامه را از ذکر مصیبت و پاره‌ای اعمال خیریه‌ی دیگر که بنای شرع مقدس بر آنهاست بازداشت و به اینها اکتفا نکرده نسوان را به تشکیل انجمن و گفتگوی آزادی واداشتند. دیدم نزدیک است درارکان مقدس نبوی رخنه وارد آورند و مقصود حضرت ختمی مرتبت را از فرمایش «انی تارک فیکم الثقلین کتاب الله و عترتی» بالمره از بین ملت اسلام مرتفع سازند، چنانچه بعضی خیالات و اقدامات آنها به سمع جناب عالی نیز رسیده و امروز به نوعی اغراض خود را در ذهن عوام رسوخ داده که علمای اعلام و بزرگان اسلام تهران نیز تا یک درجه از جلوگیری عاجز مانده‌اند...

بر حسب وظیفه شخصی زیاده از این تحمل و سکوت را جایز نشمرده‌ام اول برای حفظ و حراست دین مبین اسلام و دیگر برای نگاه داری سلطنتی که اجداد و نیاکانم به قیمت جان و قدرت شمشیر به دست آورده به موهبت خداوندی و توجه امام عصر عجل الله فرجه به من تفویض شده از فساد آن جلوگیری نمایم و وجود آنها را که اسباب هرج و مرج و بی‌نظمی تمام مملکت گشتند، از این مملکت طرد و منع کردم... و مجدداً به همه اعلام می‌نماییم که مشروطیت مشروعه را ما خودمان در کمال میل و رغبت امضا نموده و در استقرار این اساس و حفظ و حمایت مجلس شورایی ملی با تمام قوا خواهیم کوشید و انشاء الله به برکت اولیاء الله در هر نوع مساعدت با این اساس که مستلزم ترقی دولت و آسایش ملت خودمان، است مضایقه نخواهیم نمود...[34]

این تلگرام در 28 خرداد 1287 (18 جمادی الاولی 1326) مخابره شده است. محمدعلی شاه همزمان با این، تلگرام دیگری به علمای نجف مخابره کرده است که از نظر مضمون و محتوا به هم نزدیک است و به آوردن آن در این فراگرد نیازی نباشد.[35]

محمدعلی شاه در تاریخ 30 خرداد 1287 (20 جمادی الاولی) نیز پاسخ بلندی به لایحه‌ی مجلس داد و روی یک سلسله قانون شکنی‌ها و بی‌نظمی‌ها انگشت گذاشت و پایبندی خود را به قانون اساسی و نظام پارلمانی مورد تأکید قرار داد[36] که نشان از این نکته دارد که نامبرده برخلاف نوشه‌های برخی از تاریخ نگاران، اندیشه‌ی برانداری در سر نداشته است. اگر چنین نقشه و اندیشه‌ای را دنبال می‌کرد می‌توانست با بسیاری از مردم و علماء و روحانیان که در سراسر کشور از مشروطه بیزاری می‌کردند و شعار می‌دادند که «ما دین نبی خواهیم مشروطه نمی‌خواهیم»[37] هم صدا شود و با دستاویز اینکه مردم با نظام مشروطه مخالفند رسماً بر ضد آن اعلام موضع کند، لیکن می‌بینیم که او نه تنها چنین نکرد، بلکه دستور پراکنند مخالفان مشروطه را صادر کرد و «دستور داد شیخ زین العباد را از تهران بیرون کنند و سید اکبر شاه» و دیگر بدگویان به مشروطه را از رفتن به منبر بازدارند.[38]

#### • کودتا بر ضد عدالت خواهان

فراماسون‌ها و دیگر مهره‌های وابسته به بریتانیا با توطئه‌های دراز مدت و دامنه‌دار، سرانجام توانستند محمدعلی شاه را به سرکوبی رهبران مشروطه وادارند و به دست او کودتا بی‌یاری را بر ضد عدالت و قانون تدارک ببینند. او بر آن شد که برای حفظ تاج و تخت خود بر مخالفان بنژاد و آنان را از سر راه قدرت خویش کنار زند. ولی آنچه روی داد سرکوبی مخالفان تاج و تخت او نبود، بیشتر آنان توانستند به آسانی از صحنه بگریزند و هیچ گونه آسیبی نبینند این پیشروان نهضت مشروطه و آزادی خواهان راستین بودند که به دست قراقوان سلطان قاجار و نظامیان روسیه قربانی شدند و از پای درآمدند.

انگلیس با همدستی روسیه با کشانیدن محمدعلی شاه به جنگ، به یک کرشمه دو کار کرد:

1. آزادی خواهان و عدالت خواهان راستین را سرکوب و پراکنده کرد.
2. راه را برای به قدرت رسیدن فراماسون‌های بی‌وطن، خودکامه و ستم پیشه هموار ساخت.

روز سهشنبه 2 تیرماه 1287 (23 جمادی الاولی 1326)، دسته‌هایی از قزاقان سواره و پیاده و سرکردگان روسی، خیابان‌های پیرامون مجلس شورای ملی، میدان بهارستان و مسجد سپهسالار را فراگرفتند و مردم را از گردهمایی و رفت و آمد به مجلس و مسجد سپهسالار بازداشتند و یک دسته از قزاقان به حیاط مدرسه‌ی سپهسالار وارد شدند و درآنجا به کنترل ایستادند. لیکن با حمله‌ی دسته‌ای از انجمنی‌های سلاح به دست روبرو شدند و چون دستور تیراندازی نداشتند، ناگزیر به عقب نشینی شدند. قزاقان و سرکردگان روسی چون نقشه‌ی حمله و جنگ و گریز نداشتند، در اندیشه‌ی سنگر بستن و پناهگاه درست کردند نبودند. در میدان بهارستان و خیابان‌های پیرامون آن به گشت زنی و کنترل ایستاده بودند و چون دستور داشتند از رفت و آمد کسان به مجلس پیشگیری کنند، [39] سید جمال افجه‌ای را که به سمت مجلس حرکت می‌کرد جلو می‌گیرند و از رفتن باز می‌دارند. بنا بر نوشته‌ی کسری:

... افسران روسی... برای بیم دادن [آنها] دهانه‌ی توپی را به سوی آنان برگردانیده آتش کردند. این توپ هوایی [یا بی‌گلوله] بود و گزندی از آن به کس نرسید...[40]

در این هنگام انجمنی‌ها (گویا انجمن آذربایجان) که انگیزه‌ی درگیری داشتند، نارنجکی به سمت قزاق‌ها می‌اندازند و به این گونه، آتش جنگ را شعله ور می‌سازند. چنانکه نوشته‌اند:

... در وقت ورود آقا سید جمال افجه‌ای مانع ورود ایشان می‌شوند که انجمن آذربایجان در مقام حمایت از آقا تیر می‌اندازند به قزاق و یک نارنجک هم می‌اندازند. به این انداختن بم (بمب) و شلیک بی‌موقع، قزاق بر می‌گردد در باغ شاه و اذن شلیک را گرفته مراجعت می‌کنند. به شلیک توپ، مجلس را منهدم و خراب می‌کنند...[41]

کسری نیز از «مامان توف» یکی از نویسنده‌گان روسی که در آن روز در تهران می‌زیسته است، روایت می‌کند که چون: «... گمان ایستادگی نمیرفت... به قزاقان دستور تیراندازی داده نشده بود» و بعد با شگفتی می‌پرسد «با آن آمادگی مجاهدان و با آن سنگربندی‌ها، چگونه گمان ایستادگی نمیرفت!» و آن گاه به این نکته اشاره می‌کند که «قزاقان سنگر نبستند، با گفته مامانتوف سازگار می‌آید...» و در پایان این گونه برداشت می‌کند که: «کسانی که خود از نمایندگان و آزادی‌خواهان با دربار راه می‌داشتند، برای شیرین‌کاری به دربار، چنان دلگرمی می‌دادند...»[42]

لیکن واقعیت این است که محمدعلی شاه هرگز اندیشه‌ی یورش به مجلس را در سر نداشت، او از بیم توطئه‌ی کسانی که تاج و تخت او را تهدید می‌کردند نیروهای نظامی و فرماندهان روسی را به خیابان‌ها کشانده بود تا زهر چشمی از مخالفان بگیرد و روی اوضاع کشور کنترل داشته باشد و هر گونه توطئه‌ی براندازی را بیش از آغاز سرکوب کند. از این‌رو آنگاه که درگیری پیش آمد شمار زیادی از قزاقان پیرامون مجلس که نه سنگری داشتند و نه پناهگاهی، از پای در آمدند و یا ناگزیر شدند در برخی کوچه‌ها و خیابان‌های دور دست پناه بگیرند.

یکی از عناصر وابسته به انجمن جنگ افروزان، در نوشته‌های خود داستانی را بازگو می‌کند که نشان از این واقعیت دارد که انگیزه‌ی محمدعلی شاه از آوردن قزاقان به میدان بهارستان و خیابان‌های پیرامون مجلس، جنگ و درگیری نبوده است:

... چند نفر از جوانان مجاهد از مجلس بیرون آمده با صاحب منصبان قراقق گفتگو می‌کنند، بلکه آنها را متفرق سازند ثمر نمی‌کند، قراقان می‌گویند با شما جنگ نداریم. مجاهدان می‌گویند پس اسلحه خود را باز کنید جواب می‌دهند این کار را هم نخواهیم کرد. مجاهدین می‌گویند پس قدری دورتر از در بهارستان بروید، قراقان قبول کرده دور می‌شوند. در این حال آقا سید عبدالله، سید محمدعلی تهرانی را فرستاد رئیس قراقان را که در نگارستان است آورده از او می‌پرسد شما چه مأموریت دارید؟ جواب می‌دهد مأمور جنگ نیستیم، آمده‌ایم هشت نفر را که شاه خواسته بگیریم و ببریم...[43]

در پی آغاز حمله‌ی قراقان به مجلس و بمباران آن، هواداران جنگ که تا دیروز از آخرین سنگر و آخرين نفس سخن می‌گفتند، بی‌درنگ به عقب‌نشینی دست زده از صحنه گریختند. انجمنی‌ها، فراماسون‌ها و دست افزاران دولت انگلیس با آغاز جنگ میان محمدعلی شاه و مجلس، نفس راحتی کشیدند و مأموریت خود را پایان یافته دانستند و به جاهای امن پناه بردن.

#### • تقیزاده مرد هزار چهره

تقیزاده این عنصر هزار چهره که در به راه انداختن جنگ میان مجلس و محمدعلی شاه نقش ریشه‌ای و ویرانگری داشت، در روز بمباران مجلس نه تنها بیرون نیامد و در صحنه درگیری وارد نشد، بلکه با تغییر چهره و کلاه فرنگی به سفارت انگلیس پناه برد تا پاداش خدمت‌هایی را که به آن دولت کرده است، بستاند.

تقیزاده پیش از درگیری نظامی میان شاه و مجلس دو نقشه را با سر سختی دنبال می‌کرد؛ یکی آنکه از هرگونه کنار آمدن و تفاهم میان طرفین پیشگیری کند و راه آشتبای را بیندد و دیگر آنکه با یک سلسله نویدها و دروغ بافی‌ها، کسانی را به رویارویی و سنتیز با محمدعلی شاه دلگرم کند و به ایستادگی و دلیری وا دارد. چنانکه نوشته‌اند:

... آقای سید تقی زاده، هر وقت که تفاهمی بین محمدعلی شاه قاجار و مجلس پیش می‌آمد، نقش دوگانه داشته است، نامبرده تمام کوشش و هم خود را مصروف عدم تفاهم بین مجلس و شاه می‌نموده است...[44]

نیز آورده اند:

... تقیزاده گفت همه چیزی داریم و شرح داد سه هزار تفنگ با مقداری فشنگ داریم. پرسیدم تفنگ‌ها را کی‌ها استعمال خواهند کرد؟ گفتند سربازان ملی که در محلات میدان‌های مختلف تهران چندی است هر روز مشغول مشق هستند، تعداد آنها را شمرده گفتند از جمله انجمن دروازه قزوین که شامل پاره‌ای ایلات طرف قزوین هم هست، بیست و هفت هزار نفر اعضا دارد. قریب به نصف قراقچانه به طرفداری ما حاضر هستند، نصف بیشتر توپخانه به همراهی ما قول داده‌اند، وقتی که امر شود توپ‌ها را از توپخانه خارج کنند، بیشتر آنها رو به باغ شاه شلیک خواهند کرد، حتی یک عده توپ هم فعلا در اختیار مجلس است. از ایلات قزوین معتقد نظام با پانصد سوار مهیاست که به کمک ما باید. چون رسما جزو سواره نظام دولت است اگر قبلا به تهران

باید مجبور است جزو اردوی ملي سلطنت آباد بشود، اما به حوالی حضرت عبدالعظیم آمده منتظر اشاره ما خواهد بود که به کمک باید و قس علیهذا...[45]

لیکن در روز درگیری روشن شد «سر بازان ملي» و «بیست و هفت هزار اعضاي انجمن دروازه قزوین» و... دروغ بوده است و نه تنها نیرویی به یاری جنگ افروزان نیامد، بلکه تقیزاده که سرکردهی جنگ طلبان بود نیز مشروطه خواهان را در دهانهی توبهای محمدعلی شاه گذاشت و گریخت و در سفارت انگلستان آرمید.

... یک داستان دیگری که باید یاد کنیم پناهیدن تقیزاده و کسانی به سفارت انگلستان میباشد. چنانکه دیدیم این نماینده جوان آذربایجانی در روزهای بازپسین، خواهان جنگ میبود، با این حال در این روز از خانه بیرون نیامد و رخ ننمود، در حالی که گذشته از نمایندگی، ریس انجمن آذربایجان نیز میبود که در جنگ پا در میان خواستی داشت و به هر حال بایستی بیرون آید. شگفتتر آنکه میگویند تقیزاده از داستان جنگ پیش از دیگران آگاه شده بود، این است بامدادان نوکر خود را به خانههای کسانی میفرستاده و پیام میداده: امروز جنگ خواهد شد، زودتر بیایید. با این حال خود او بیرون نیامد. در اینباره میرزا علی اکبر خان دهخدا نویسندهی گفتارهای صوراسرافیل و کسانی دیگری نیز با وی همراهی کردند. برآون نوشته: تقیزاده دیر رسید و قراقوان راه ندادند! ولی ما از چنان چیزی آگاه نمیباشیم و آنچه میدانیم هر که آمد و خواست راه پیدا کرد و تقیزاده که خانهاش در پشت مجلس میبوده، میتوانسته زودتر از دیگران بیاید...[46]

دربارهی پناهیدن تقیزاده به سفارت انگلستان آمده است:

... تقریبا در ساعت 9 پیغامی از طرف تقیزاده (وکیل شهر آذربایجان که به واسطهی نطقهای بیپرده و ترس او، مورد غصب و خشم شاه واقع گردیده) برای مأمور استوکس رسیده که او و سه نفر از رفقاءش مایلند که به سفارت متخصص بشوند، چون که قشون در تجسس آنها است و هر دقیقه ممکن است که آنها دستگیر شوند و در صورتی که در سفارت پذیرفته نشوند حتما کشته خواهند شد. مأمور استوکس بر وفق دستورالعمل مقرره جواب داده و چندی نگذشت که تقیزاده و شش نفر دیگر که سه نفر آنها مدیر حبل المتین و نایب مدیر روزنامه مساوات و صوراسرافیل بودند وارد در معمولهی سفارت شده و اجازه دخول به آنها داده شد...[47]

به نظر میرسد که در گزارش بالا، پردهپوشی و وارونه نمایاندن واقعیت به شیوهی زیرکانهای به کار رفته است. کیست که نداند تقیزاده با راهنماییها و برنامه‌ریزی‌های دیپلمات‌های سفارت انگلیس حرکت میکرد، موضوع میگرفت، سخن میگفت و از آنجا که انگلیس شعله‌ور کردن آتش جنگ میان شاه و مجلس و سرکوبی مشروطه خواهان به دست او بود، نمیتوان گفت که برای روز جنگ در مورد تقیزاده چاره‌اندیشی نشده بود و او با آن روحیهی زبونانه بدون اطمینان از پشتیبانی سفارت در روز جنگ به آن تندرویها و آتش‌افروزیها دست میزد. او از پیش میدانست که در روز مبادا باید چه کند و به کجا پناه ببرد چنانکه یکی از رفیقان و همسنگران او نیز به این واقعیت چنین اذعان کرده است:

... و اما قضیهی سفارت انگلیس و تحصیل ملیون، شرح واقعه آنکه رابطه خصوصی که میان صاحب منصبان سفارت انگلیس در تهران با روسای ملیون و آزادی خواهان از اوایل مشروطیت وجود داشت، اکنون هم روس و

انگلیس با هم ساخته‌اند آن رابطه به کلی قطع نشده و غیر از سیاست مشترک روس و انگلیس که اکنون مناط کارهای خارجی دولت ایران است، انگلیسیان در خفا یک سیاست خصوصی هم دارند که دل آزادی‌خواهان را از خود نمی‌رنجانند و تمام بدختی آنها را به روس‌ها نسبت می‌دهند... و این رابطه نسبت به وکلای تند رو مجلس بیشتر به توسط آقا سید حسن تقی‌زاده و رفقای او است... لهذا تقی‌زاده چنانکه گفته شده است از پیش تهیه این کار را دیده که در آخر وقت خود را به سفارت انگلیس اندادخته، آنجا محفوظ بماند. این است که به توسط صاحب منصبان سفارت انگلیس با میرزا علی اکبر خان دهخدا و بعض دیگر با لباس مبدل داخل سفارت شده هر چه توانسته‌اند رفقای خود را از گوشه و کtar جمع کرده به آن مأمن می‌رسانند...[48]

تقی‌زاده و دیگر بازیگران صحنه‌ی سیاسی، آن گاه که نهضت عدالت خواهی و قانون‌گرایی ملت ایران را با کارگردانی پشت پرده‌ی انگلیس، توانستند به دست دزخیمان تزار و قراقوان قاجار به قربانگاه بکشانند، همراه با دیگر اعضای فراماسونری که در انجمن‌ها و کانون‌ها به توطئه‌چینی سرگرم بودند با پشتیبانی پنهان و آشکار سفارت انگلیس از صحنه گریختند و جز یکی دو نفر که به چنگ قراقوان افتادند، دیگران توانستند جان سالم به در برند و برای سوار شدن بر موج حرکت و جنبشی که به دست دانایان امت و رهبران ملت پدیده آمده بود، با آمادگی بیشتری به صحنه بازگردند. تقی‌زاده در پی پناهیدن و آرمیدن در سفارت انگلیس، آن گونه که نوشته‌اند:

... پس از مذاکره‌ی طولانی که بین نمایندگان سفارت و وزارت امور خارجه و محمدعلی شاه به عمل آمد، قرار شد که محمدعلی شاه هزینه‌ی سفر تقی زاده، علی اکبر دهخدا و بهاءالواعظین و جمعی دیگر از آزادی‌خواهان را بپردازد و آنها از ایران خارج شوند... بالاخره آنها را با کالسکه‌ی دولتی و به معیت غلامان سفارت از راه گیلان روانه‌ی فرقان نمودند...[49]

#### • پیشووان مشروطه در چنگ استبداد

در این اوضاع ناهنجار که جنگ افروزان و توطئه گران بدین گونه از خطر می‌رهیدند، دلیرمردان آزادی‌خواه و پیشووان نهضت مشروطه، یکی پس از دیگری در چنگ سرکردگان نظامی روسی و قراقوان دزخیم ایران گرفتار می‌شدند و با بدترین شیوه‌های غیر انسانی مورد شکنجه و آزار قرار می‌گرفتند و توان آزادی‌خواهی، عدالت‌خواهی و دفاع از حقوق مردم را می‌پرداختند.

نظامیان در پی یورش به مجلس و بمیاران آن، بهبهانی و طباطبایی را همراه با شماری دیگر از روحانیان آزادی‌خواه و آزادی‌خواهان وارسته دستگیر کردند و بیدرنگ آنان را به زیر مشت و لگد گرفتند، عمامه و عبا و دستار را از تن آنان در آوردند، بر صورتشان سیلی زدند، آب دهان بر صورتشان انداختند، ریش‌هایشان را کندند حتی پیراهن و بیرجامه‌شان را پاره کردند. نوشته‌اند:

... مهاجمین بی‌رحم بیشتر به آفایان علماء و ارباب عمامیم پرداخته از آنچه شقاوت بود نسبت به آنها فروگذار نکردند. لباس‌های آنان را جز پیراهن و یک زیرشلواری همه را کندند بعد شروع به کندن موی ریش و سبیل کردند و با ته تفنگ، قداره، سرنیزه و چماق بدون رحم و ملاحظه می‌زدند. مرحوم بهبهانی که آن روزها ناخوش

بود و به سرش کیسه یخ می‌گذاشت در مقابل ضربات ته تفنگ و ته قداره مثل سرو ایستاده و پس از هر ضربت جز کلمه‌ی لا اله الا الله چیزی نمی‌گفت...[50]

کسری نیز در گزارش همانندی با آنچه در بالا آمده از زبان مستشار الدوله آورده است:

... در گرمگرم این ترس و سرگردانی بود که ناگهان در پارک را کوپیدند، همین که گشوده گردید ناگهان دسته‌ی انبوهی از سرباز و نوکر و جلودار و مردم بی‌سر و با به درون ریختند. ما که در حیاط ایستاده بودیم با هیاهو و اشتمل رو به سوی ما آوردند کسانی که تفنگ یا شسلول همراه می‌داشتند شلیک می‌نمودند. همین که نزدیک شدند هنگامه‌ی دلگذاری بر پا شد که به گفتن راست نیاید. بیش از همه به دستارداران پرداخته تو گویی کینه همه را از ایشان باز می‌جستند، می‌زدند، دشنام می‌دادند، رخت از تن‌هایشان می‌کنند... بهبهانی و طباطبایی و امام جمعه خویی را چندان زند که اندازه نداشت. یکی از این‌رو سیلی یا مشت یا قنداق تفنگ می‌نواخت و آن یکی فرصت نداده از آن رو مشت یا سیلی می‌خوابانید، می‌دیدم سر لخت آقا سید عبدالله در هوا این ور می‌رفت و آن ور می‌گردید. در همه این آسیب‌ها تنها سخنی که از زبان اینان بیرون می‌آمد جمله‌ی لا اله الا الله بود، به ویژه بهبهانی که هرگز حمله دیگری بر زبان نراند. پس از آنکه از زدن سیر شدند به کندن ریش‌ها پرداختند. دسته دسته موها را می‌کنندند و دور می‌انداختند. در این میان کسانی را هم که با شوشکه یا ابزار دیگر رخمي ساخته بودند که خون از سر یا گردن یا از رویشان روان می‌گردید...[51]

قراقو آن گاه که نسبت به بزرگان روحانی و پیشتران اندیشه‌ی آزادی خواهی و عدالت پروری از هیچ گونه بی‌حرمتی و بیدادگری فروگذار نکردند، آنان را با سر و روی خونین و دست بسته به باع شاه گسیل داشتند و به زنجیر کشیدند.

این رفتار ناهنجار و جنایت بار با عالمان دینی به ویژه بهبهانی، نشان دهنده‌ی کینه، دشمنی و بیم و نگرانی انگلیس و روسیه از آنان بود که با پدید آوردن نهضت آزادی‌بخش و عدالت‌گستر اسلامی منافع آن دو ابر قدرت را با خطر ریشه‌ای روبرو کردند و پیش‌تر از آن نیز روحانیان در زمان‌های گوناگون به آز و نیاز استعماری آنان آسیب‌های شکننده‌ای رسانیده بودند. در واقع روس و انگلیس با این رفتار ناروا از «روحانیت» انتقام می‌گرفتند و دل پر درد و کین خود را از حمله‌ی مردم به سفارت روسیه و کشتن گریبایدوف (سفیر آن دولت) و نیز نهضت‌های علماء علیه فراموش خانه، قرارداد رویتر و رژی و... بدین گونه التیام می‌بخشیدند.

محمدعلی شاه نیز از آنجا که بر این باور بود جریان‌ها و جار و جنجال‌هایی که بر ضد قدرت و سلطنت او به راه افتاده زیر سر پیشروان مشروطه به ویژه بهبهانی بوده است و آن مرد ستارگ، اندیشه‌ی براندازی را در سر دارد، بر آن بود که کیفر سختی به آنان بدهد و شاید اگر از مردم پروا نمی‌کرد خون آنان را می‌ریخت. آن گاه که او با بی‌شرمی و نامردي آن دو عالم دینی را با سر و صورت خونین در باع شاه زندانی کرد و زنجیر بر دست و پای آنان گذاشت، نخستین واکنش از سوی همسر او (ملکه جهان) بود که هشدار داد: «اگر زنجیر از گردن این دو سید بزرگوار برنداری معجر خود را در مقابل سربازان از سر بر می‌دارم و فریاد می‌کشم که شوهرم مسلمان نیست و پاس فرزندان پیغمبر اسلام را نمی‌دارد».

محمدعلی شاه از این واکنش ملکه جهان دریافت که بازتاب مردم در برابر رفتار زشت او با بهبهانی و طباطبایی سخت و شدید و توفنده خواهد بود. از این رو، بر آن شد آنان را تبعید کند و چون از مقام، موقعیت و موضع برگشت ناپذیر بهبهانی آگاهی داشت حکم به تبعید او به نقطه‌ی دوردست و نامعلومی داد، لیکن در میان مردم چنین رواج دادند که بهبهانی را به عتبات فرستاده‌اند! بیشتر تاریخ نویسان نوشته‌اند که بهبهانی به عتبات تبعید شد. در این‌باره می‌خوانیم:

... آقا سید عبدالله پس از دو شب توقيف در باغ شاه به عتبات تبعید شد و تا خاتمه‌ی استبداد در آنجا ماند.  
آقای طباطبایی پس از دو یا سه ساعت توقيف در باغ شاه به مشهد تبعید شد...[52]

... آقا سید عبدالله را به عزم عتبات عالیات از راه قزوین و همدان با عده‌ای از سوار حرکت دادند...[53]

بهبهانی سه روز در بند می‌بود و پس از آن روانه‌ی خاک کلهرش گردانیدند. طباطبایی چون زن شاه (دختر کامران میرزا) پشتیبانی به او می‌نمود از دمی که به باغ رسید، آسوده و گرامی می‌بود و پس از سه روز رها گردیده در ونك نشست و سپس آهنگ خراسان کرد...[54]

... حاجی ظهیرالملک (امیر تومان)... والی کرمانشاه و کردستان و وزیر و پیشکار کل آذربایجان بود... به روزگار حکومت همین حاجی ظهیرالملک بود که سید عبدالله بهبهانی و سید محمد طباطبایی به عتبات تبعید و در راه حرکت به عتبات تحت الحفظ به کرمانشاه برده و به ظهیرالملک تحويل شدند. ظهیرالملک بنا به دستور مرکز، آن دو مرد روحانی را به مدت هشت ماه در ملک شخصی خودش به نام «بزهرود» یا «برزود» در دهستان «دینهور» بخش «صحنه» پذیرایی کرد سپس آنان را به عتبات فرستاد...[55]

خاتمه کار آقایان روحانی به این ترتیب است که درباریان از حاج امام جمعه خویی که از دوستان خودشان است معذرت خواسته او را مرخص می‌کنند. آقا سید عبدالله را بعد از سه روز با آقای میرزا محسن دامادش و بعضی از پسران و بستگان او تبعید نموده با غلام مستحفظ به جانب قزوین و از آنجا به جانب عتبات می‌فرستند ولی در خاک ایران توقيف می‌شوند...[56]

تاریخ‌نگاران از تبعید بهبهانی به عتبات گزارش داده‌اند لیکن هیچ آگاهی از رسیدن او به سرزمین بین‌النهرین و عتبات در دست نیست و اصولاً سیاست دست اندرکاران سیاسی آن روز، چه بیگانگان سلطه‌گر و رخنه‌گر و چه زورمداران حاکم در تهران، با تبعید بهبهانی به عراق سازگار نبود. بی‌تردید اگر او را به آن کشور می‌فرستادند، او می‌توانست با آگاهی‌ها و اطلاعات ریز و راست و درستی که به علما و مراجع نجف می‌داد، زمینه‌ی یک حرکت هماهنگ عالمان اسلامی را در راه رویارویی با توطئه‌های درون مرزی و برون مرزی بر ضد نهضت عدالت‌خواهی، پدید آورد و آن توطئه را از میان ببرد، از این‌رو می‌توان گفت محمدعلی شاه از آغاز بر آن نبود که بهبهانی را به عراق روانه کند و برای اینکه توده‌های مسلمان از تبعید یک پیشوای روحانی به یکی از نقاط دوردست کشور آزرده و خشمگین نشوند، این گونه رواج داد یا در پی حرکت دادن او از تهران برای تبعید به عراق، کارشناسان روسی و انگلیسی به او گوشزد کردند که رفتن بهبهانی به آن کشور می‌تواند خطرساز و مشکل‌آفرین باشد و او را از فرستادن بهبهانی به عراق پشیمان کردند. از این‌رو، محمدعلی شاه دستور داد او را در یکی از رستاهای کرمانشاه به صورت زندانی نگه داشتند و در میان

مردم ایران چنین رواج دادند که او را به عتبات فرستاده‌اند. یکی از تاریخ‌نگاران با آگاهی‌هایی که از یکی از همراهان بهبهانی در تبعید به دست آورده چنین نوشته است:

... بعد از چند روز آنها را به حضور محمدعلی شاه با خشونت با آنها رفتار کرد و کلمات ناسزا به آنها گفت. بهبهانی با آنکه در چنگال آن مرد جانی و بیرحم اسیر بود با همان شجاعت فطری که داشت گفت ما را بکشید ولی با ما با بیاحترامی حرف نزنید. این حرف بهبهانی چنان آن پادشاه جابر را تکان داد که لحن صحبت را تغییر داد و با ملایمت با آنها صحبت کرد. حبس آنها در باغ شاه طولانی نشد و پس از چند روز بهبهانی را که بیشتر مورد کینه محمدعلی شاه بود، به اتفاق آقا میرزا محسن دامادش با عده‌ای مستحفظ روانه‌ی کرمانشاه نمود و در آنجا آنها را با سختی در یک محل نامناسبی حبس کردند و تا موقعی که تهران از طرف مشروطه خواهان فتح شد در آنجا محبوس بودند و طباطبایی را هم به مشهد تبعید نمودند...[57]

بدین گونه پیشروان و رهبران نهضت عدالت خواهی با توطئه‌ی کارگزاران استعمار و کارگردانی فراماسون‌های کهنه‌کار، به دست محمدعلی شاه سرکوب، پراکنده، آواره و آزرده شدند و از پیشبرد رسالت بر جسته‌ای که در راه به دست آوردن آزادی، گسترش عدالت و استواری حقوق ملت بردوش داشتند، باز ماندند.

استعمار انگلیس به دنبال کشانیدن شماری به بستنشینی در سفارت، این دو میان گامی بود که در راه سوار شدن بر موج نهضت مشروطه و به بیراهه کشانیدن آن برداشت و برای سرکوب عالمان دینی و پیشوایان اسلامی با رقیب سرسخت و خطرناک خود همدست شد و به دست رقیب، دشمن را از صحنه بیرون راند تا در گام دیگر بتواند در راه کنار زدن رقیب از صحنه‌ی ایران، به توطئه‌ی تازه‌ای دست بزند.

جريان بمباران مجلس به دست محمدعلی شاه این برایند را برای استعمار انگلیس به همراه داشت:

1. سرکوب ددمنشانه‌ی مشروطه خواهان و رهبران نهضت اسلامی عدالت خواهی

2. چهره کردن مشتبه عناصر وداده، سرسپرده، پادو و جاسوس مآب به عنوان آزادی خواهان و هواداران مشروطه و حقوق توده‌ها

3. پدید آوردن بدنامی، انجار و نفرت برای دولت روسیه در میان ملت ایران

4. سست کردن پایه‌های سلطنت محمدعلی شاه و پدید آوردن بدینی، بدنامی و انجار برای او در میان ملت ایران

5. وانمود کردن دولت انگلیس به عنوان پناهگاه و پشتیبان آزادی خواهان و توده‌های محروم

6. پدید آوردن ذهنیت برای مردم نسبت به حرکت عدالت خواهی و مشروطه و کشانیدن آنان به بیتفاوتی

• حکومت فراماسونی

استعمار انگلیس آن گاه که توانست به دست دولت تزار و شاه وابسته به آن دولت، از خطر ریشه‌ای پیشوايان سرسخت و سازش ناپذیر نهضت مشروطه برهد و آنان را از مردم دور سازد، برای کار زدن رقیب و واژگونی رژیم محمدعلی شاه و به قدرت رسانیدن فراماسونها و منورالفکرها در ایران، به توطئه‌ی نوینی نشست.

به دنبال بند و بستها و بستانهای انگلیس و روس بر سر ایران، جنب و جوشها و جست و خیزهای مرمزانه‌ای از سوی فراماسونها در راه پیاده کردن نقشه‌های از پیش آماده شده از هر سو آغاز شد. فراماسونها در سراسر ایران برای به دست گرفتن زمام کشور، به تکاپو افتادند و هماهنگ با کارگزاران استعمار به انجام مأموریت‌هایی برخاستند. محمدولی خان تنکابنی (سپهبدار)، علیقلی خان بختیاری (سردار اسعد)، نجفقلی خان بختیاری (صمصام السلطنه)، تقیزاده، پیرم خان ارممنی، جعفرقلی خان سردار بهادر، میرزا محمدعلی خان تربیت، حکیم‌الملک و... از عناصری بودند که در پی همدستی دولتهای انگلیس و روس به کودتا دست زدند و در راه ریشه‌کن کردن نهضت عدالت خواهی ملت ایران و برقراری نظام استبدادی در کار پیچ دموکراسی و مشروطه، نیز چیره کردن فراماسونها بر همه‌ی شئون کشور و رواج دادن لابالیگری، بی‌بند و باری و فرهنگ غربی، زیر پوشش آزادی‌خواهی و قانون گرایی، نقش کلیدی و ریشه‌ای بر دوش داشتند.

در روز 29 خرداد ماه 1288 (اول جمادی الثاني 1327)، علیقلی خان فراماسونر (سردار اسعد) با هزار سوار و یک دستگاه توپ از اصفهان آهنگ تهران کرد. به دنبال او تفنگ داران محمدولی خان فراماسونر (سپهبدار) بنا به فرمان او از گیلان و قزوین به سوی تهران به حرکت درآمدند. این نیرو را که از گیلان حرکت کرده بود چهره‌هایی مانند معزالسلطان، عبدالحسین خان (سردار محبی)، علی‌محمد خان تربیت، پیرم خان، حاجی موسی خان میرپنج، والیکو با عنوان فرماندهان ارشد و نیز اسدالله خان میرپنج (عمیدالسلطان)، ابراهیم خان منشی‌زاده، مشهدی صادق، لاهوتی، وقارالسلطنه، اسکندرخان، میرزا کوچک خان و چند تن دیگر با عنوان فرماندهان جزء، او را همراهی می‌کردند.

نکته‌ی در خور نگرش اینکه تفنگ‌چی‌های (سپهبدار)، آنگاه که به قزوین رسیدند از برخی فرماندهان آنان، رفتاری سرزد که تا پایه‌ای ناخالصی‌ها و بداندیشی‌های آنان را برای کسانی که به عشق آزادی و عدالت، آنان را همراهی می‌کردند، آشکار شد و آنان را به کناره‌گیری و دوری گزینی از آن سپاه مرموز واداشت. میرزا کوچک خان از کسانی بود که در قزوین از سپهبدار و تفنگداران او جدا شد و به رشت بازگشت. در اینباره نوشته‌اند:

... مسیو پیرم در قزوین با «ویس» قونسول روس ملاقات کرد و هدف این ملاقات به کسی معلوم نشد اما این نتیجه را داد که چند تن از سران مجاهدین را عصبانی کرد و همین ملاقات به ضمیمه‌ی چند فقره کارهای ناهنجار که از مجاهدین سر زد باعث شد که والیکو، پانف بلغاری و میرزا کوچک خان و چند نفر دیگر قزوین را ترک کنند و به حالت قهر به رشت باز گردند... والیکو... هنگام بازگشت گفت هر چند مراجعتم به روسیه ملازمه با تیرباران شدم دارد، معهذا این تیرباران شدن را به مشاهده بعضی اعمال ناشایست که از طرف پاره‌ای از مجاهدین سر می‌زند ترجیح می‌دهم...[58]

سردار اسعد با نیروهایش در پنج تیرماه 1288 به قم رسید، نمایندگان انگلیس و روس با او دیدار کردند و هماهنگی‌هایی به عمل آوردند. در خور نگرش است که مقامات سفارتخانه‌های انگلیس و روس در بیرون چنین وانمود می‌کردند که در راه پدید آوردن همدلی، سازش و آرامش میان شاه و آزادی‌خواهان می‌کوشند، لیکن چنانکه گفته

شد، انگیزه‌ی آنان چیره کردن فراماسون‌ها بر ایران و از میان برداشتن محمدعلی شاه بود و نیروهایی را از اصفهان و گیلان با این انگیزه انگیخته و به سوی تهران روان ساختند.

حاجی علیقلی خان سردار اسعد بختیاری پیش از لشکرکشی به تهران رهسپار اروپا شد و با چند تن از سیاستمداران انگلیس، از جمله با «سر ادوارد گری» گفتگوهایی کرد و بنابر پیشنهاد آنان به پاریس رفت و با تقی زاده، مخبر السلطنه و چند تن دیگر از عناصر فراماسونری و مهره‌های انگلیسی در کافه «دولاریه» نشستهایی برپا کرد و به راز و رمزهایی دست یافت، نیز با سپهبدار تنکابنی نیز به وسیله‌ی پیک و پیام ارتباط برقرار کرد.

در 22 تیرماه 1288 سردار اسعد، سپهبدار و پرمر خان در نزدیکی‌های تهران به هم پیوستند و پس از رایزنی‌ها و هماهنگی‌ها در 25 تیرماه 1288 (24 جمادی الثاني 1327) از سه نقطه به تهران یورش برdenد و بهارستان را پایگاه فرماندهی خود قرار دادند.

محمدعلی شاه از آنجا که دریافت سیاست انگلیس و روس برانداختن او از سلطنت است و نیروی سه هزار نفری روس، در نزدیکی قزوین نه تنها در برابر یورش تفنگداران سپهبدار که از قزوین گذشتند، واکنشی از خود نشان ندادند، بلکه لیاخف را نیز به تسليم در برابر کوتاچیان سفارش کردند، تاج و تخت را رها کرد و به سفارت روس در زرگنده پناه برد.

در پی کناره‌گیری او از سلطنت، سران شورشی بیدرنگ، شماری را به نام «هیئت مدیره‌ی انقلاب» برای به دست گرفتن زمام کشور، برگزیدند که همه‌ی آنان از اعضای فراماسونری بودند، نامهای آنان در پی می‌آید:

1. حسن تقیزاده استاد اعظم مadam العمر لژهای ماسونیک
2. ابراهیم حکیمی (حکیم الملک) استاد اعظم لژهای ماسونیک
3. عبدالحسین خان سردار محبی (معزالسلطان) فراماسونر
4. حسین‌قلی خان نواب، فراماسونر
5. مرتضی‌قلی خان صنیع الدوله، فراماسونر
6. میرزا محمدعلی خان تربیت، فراماسونر
7. صادق صادق (مستشارالدوله)، فراماسونر
8. میرزا حسن خان وثوق (وثوق الدوله)، فراماسونر
9. سلیمان خان میکده، فراماسونر
10. نصرالله تقی، فراماسونر

11. علیقلی خان بختیاری (سردار اسعد)، فراماسونر

12. محمدولی خان تنکابنی (سپهبدار)، فراماسونر

در پی کناره‌گیری شاه، شاهزادگان قاجار، نظامیان، اعیان، تجار و دیگر شخصیت‌های کشور نشستی تشکیل دادند و احمد میرزا کودک 13 ساله‌ی محمدعلی میرزا را به سلطنت برگزیدند و عضدالملک، بزرگ دودمان قاجار را به نیابت سلطنت گماردند.

هیئت مدیره که نامهایشان در بالا آمد، از نخستین کارهایی که انجام دادند، برگزیدن شماری به عنوان «هیئت قضات عالی دادگاه انقلاب» بود تا به اصطلاح دشمنان مشروطه را محاکمه کنند و به کیفر برسانند! کسانی که در این هیئت برگزیده شدند نیز همگی از اعضای سازمان فراماسونری بودند. مانند شیخ ابراهیم زنجانی (قزلباش) دادستان انقلاب، نصرالله خلعتبری (اعتلاء الملك)، میرزا محمد مدیر روزنامه‌ی نجات، جعفرقلی خان سردار بهادر، میرزا علی خان تربیت (برادر میرزا محمدعلی تربیت)، عبدالحسین خان شبانی (وحید الملك)، عبدالحمید خان یمین نظام، جعفرقلی خان، احمدعلی خان مجاهد، محمد امامزاده، کمیسیون آنگاه به بنیاد دولت برخاست و کسانی را به عنوان وزیر، به کار گماشت. سپهبدار وزیر جنگ، سردار اسعد وزیر داخله، ناصر الملك وزیر خارجه، فرمانفرما وزیر عدله، مستوفی الممالک وزیر مالیه، سردار منصور وزیر پست و تلگراف خوانده شدند. از آنجا که رشته‌ی کار در دست کمیسیون قرار داشت، نخست وزیر برنگزیدند و ریاست نظمیه تهران را نیز به پیرم خان سپردند.

نکته‌ی در خور بررسی اینکه سران حکومت و «فاتحان قدرت» و اعضای کابینه‌ی دولت، نه تنها بسیارشان از فراماسون‌ها و از واپستگان به بیگانه بودند بلکه شماری از آنان از کارگزاران رژیم استبدادی و از جنایتکاران آن دوران به شمار می‌آمدند که یکباره ماسک آزادی خواهی بر چهره زدند و در راه به اصطلاح نظام مشروطه لشکرکشی کردند و «فاتح تهران» نام گرفتند!

از آنجا که بررسی پیشینه‌ی همه آنان از مجال این فراگرد بیرون است، تنها به گذشته‌ی یک تن از آنان نگاهی گذرا می‌کنیم تا گوشه‌ای از نقش دولت‌های استعماری در خیانت به نهضت عدالت‌خواهی مردم ایران، روشن شود و ستم‌ها و ناروایی‌هایی که بر ملت ایران رفته است تا پایه‌ای به دست آید.

چنانکه در بالا آمد یکی از سران کودتا که زیر پوشش برقراری نظام مشروطه به تهران لشکر کشید محمدولی خان تنکابنی (سپهبدار) بود. او در سن 12 سالگی به خدمات دولتی پرداخت. دیری نپایید که به درجه‌ی سرهنگی رسید و در دوران صدارت میرزا حسین خان سپهسالار، از او درجه‌ی سرتیپی گرفت و «سردار اکرم» شد. در پی مأموریت نظامی به استرآباد «نصرت السلطنه» نام گرفت. به دنبال به دست گرفتن حکومت گیلان، «سردار» خوانده شد. در سال 1322 ه. ق به حکومت مشکین، اردبیل و خلخال دست یافت و در پس آن به فرماندهی نیروهای نظامی گیلان و مازندران رسید و «سپهبدار» نام گرفت.

آن روز که رهبران مشروطه در مسجد جامع تهران بست نشسته بودند، به فرمان او مردم بی‌پناهی را که پیراهن خونین سید عبده‌الحمدی را در دست گرفته عزاداری می‌کردند به گلوله بستند و چند تن را شهید و مجروح کردند و گرد

مسجد جامع را گرفتند و از رسیدن نان و غذا به بستنشیان پیشگیری کردند. او علما و بزرگانی را که در مسجد بست نشسته بودند، تهدید کرد که «اگر با پای خود از مسجد بیرون نروید دستور دارم شما را پراکنده کنم!»

محمدعلی شاه برای سرکوب حرکت ستارخان در تبریز به او و عین الدوله مأموریت داد به سمت تبریز بروند و با اختیارات کامل در راه درهم شکستن مقاومت ستارخان بکوشند. نوشته‌اند:

... سپهدار که دید عین الدوله در حریان ادای وظایف او کارشکنی و با او به شکل یک مأمور زیردست رفتار می‌کند، قهر کرده تبریز را ترک گفت و به تنکابن (زادگاهش) رفت و پیش از عزیمت از تبریز، تلگرامی به محمدعلی شاه مخابره و به او توصیه کرد که در مقابل خواسته‌های ملت سماجت نورزد و سرسختی نشان ندهد... [59]

بدین گونه نامبرده از همه‌ی جنایات و خونریزی‌ها پاک و آراسته شد! و آنگاه که زمینه برای پیاده شدن مشروطه‌ی انگلیسی فراهم آمد، به تهران نیرو کشید و همراه با دیگر فراماسون‌ها و دست افزارهای انگلیسی، در راه سرکوب مشروطه‌خواهان و اسلامگرایان، مأموریت خود را دنبال کرد.

در پی چیرگی او به تهران و گریز محمدعلی میرزا برخی از ساده‌اندیشان یا عناصر مرموز واپسی به سازمان فراماسونری اشعاری در ستایش او و سردار اسعد سروده‌اند که می‌خوانید:

مشروطه به پا شد ز ستار وز غیرت و همت سپهدار

وز یاری بخت بختیاری وز جنبش مردمی غفار

امید بقای مملکت راست امید فنای هر ستمکار

تقدیم و تشکری نمودیم این پاس حقوق را نگهدار

مدیر روزنامه‌ی «نسیم شمال» به نام «اشرف الدین» نیز در اشعار خود، سپهدار را پیش از حرکت او به تهران، در آن هنگامی که در رشت می‌زیست، این گونه ستوده است:

شده گیلان دگرباره پر انوار ز یمن مقدم سعد سپهدار

سزد گیلانیان یک سر نمایند غبار مقدمش را کحل ابصار

همیشه باد مداح تو اشرف نگهدارت خداوند جهاندار

از کمیسیون نیز پیام تشکر آمیزی از «خدمات و زحمات» سپهدار و سردار اسعد، صادر شد و آن دو را به ترتیب به وزارت خارجه و داخله برگزید! [60]

کسری با شگفتی از بازگشت عناصر خودکامه‌ی رژیم استبدادی به قدرت، با شعار مشروطه‌خواهی می‌نویسد:

... بدین سان محمدعلی میرزا از پادشاهی برکنار شد و رشته‌ی کارها به دست کمیسیون فوق العاده و وزیران نوین افتاد و در سراسر ایران از این پیش‌آمد شادی‌ها نمودند... ولی اگر کسی به فهرست وزیران می‌نگریست و اندام‌های کمیسیون را می‌شناخت بایستی چندان شادی ننماید زیرا چنانکه پیداست بسیاری از اینان از نزدیکان محمدعلی میرزا و در باع شاه از همدستان او بودند و این در خور شگفت است که پس از آن همه خون‌ریزی در نخستین گام، حکمرانی مشروطه دست اینان در میان باشد. آیا هوادار اینان که بود...[61]

چنان که اشاره شد یکی از بندهای قرارداد انگلیس و روس بر سر ایران، از میان بردن مردان برجسته و انقلابی بود که با آز و نیاز استعماری بیگانگان در ایران سر ناسازگاری داشتند و خطر جدی برای استعمارگران به شمار می‌آمدند. این نقشه و توطئه چه پیش از کودتای فراماسون‌ها و چه پس از آن، به شکل گسترشده و آشکار دنبال شد. نکته‌ی در خور نگرش اینکه همه‌ی نیروهای زورمداری که در آن صحنه‌ی سیاسی ایران نقشی داشتند، در راه اجرای این بند از قراردادهای انگلیس و روس کوشاند. دولتیان و دار و دسته‌ی محمدعلی شاه، اشغالگران روسی، انقلابی‌نماهای فراماسونی، مدعیان آزادی و دموکراسی و... دستشان را به خون عالمان دینی، پیشوایان روحانی و مردان انقلابی آغشته کردند و در برابر، از عناصری که آشکارا با مشروطه مخالف بودند و حتی دستشان به خون مردم بی‌گناه آلوده بود، به آسانی گذشتند و نه تنها به آنان کیفر ندادند، بلکه در نظام کودتا به آنان پست و مقام نیز بخشیدند.

نمونه‌ی آشکار و زنده‌ی آن محمدولی خان تنکابنی (سپهبدار) قاتل شماری از مردم و دو روحانی به نامهای سید عبدالحمید و سید حسین پیرامون مسجد جامع و قاتل شماری از دلیرمردان آذربایجانی، نه تنها کیفر ندید بلکه به عنوان چهره‌ای انقلابی و بنیان‌گذار مشروطه مورد ستایش فراوان قرار گرفت و یا عین الدوله‌ی خون‌آشام که در پی آن جنایات که روی تاریخ را سیاه کرده است در آن روزهای سیاهی که مشروطه خواهان راستین مانند شیخ فضل الله نوری به دار کشیده می‌شدند، او با یک دنیا غرور و نخوت و آسودگی در کنار به اصطلاح آزادی‌خواهان و فاتحان تهران قدم می‌زد و با آنان عکس می‌گرفت و خود را برای رسیدن به پست و مقام در نظام نوپایی فراماسونی آماده می‌کرد.

این بحث را با نوشه‌ی یکی از تاریخ‌نگاران به پایان می‌برم:

... در مجلدات پیش در دو مورد از منافقین صحبت داشتم از رلی که این مردمان پست‌فطرت بی‌ایمان، چاپلوس، مزور در صحنه‌ی آن انقلاب عظیم بازی کردند بحث نمودم و نوشتتم که جمعی که نامدانه در گوشی خانه‌های خود مخفی شده بودند و منتظر فرصت بودند، همین که جنگ تمام شد اسلحه برتن کردند و تفنگ بر دوش گرفتند و خود را مشروطه‌خواه و فدائیان راه آزادی جلوه دادند... و هنوز بیست و چهار ساعت از فتح تهران نگذشته بود که کسانی که باید به دار مجازات آویخته بشوند، دوش به دوش نایب‌السلطنه و سرداران ملی به رتق و فتق امور پرداختند...[62]

پی نوشت:

1. مورخ انقلاب اسلامی.

2. کسری، احمد. تاریخ مشروطه، چاپ چهارم، انتشارت امیرکبیر، تهران: بیتا. ص174.

- .3. پیشین، ص186.
- .4. پیشین، ص185.
- .5. پیشین، ص330.
- .6. پیشین، ص390.
- .7. تاریخ مشروطه ایران، ص577.
8. نگارنده هرگز بر این باور نیست که محمدعلی شاه اسلامخواه و قلبا هودار مشروطه‌ی مشروعه و پیرو علمای اسلامی و پیشوایان روحانی بود. او برای مقابله با انگلیسیان و عوامل و ایادی آنان در ایران که توطئه‌ی واژگونی او را در دست اجرا داشتند، نیز با آگاهی از پایگاه مردمی علماء و روحانیان، از اسلام و مشروطه‌ی مشروعه دم میزد و با این شیوه گمان میکرد میتواند بر رقیبان چیره شود.
- .9. پیشین، ص210.
- .10. پیشین، ص214.
- .11. پیشین، ص223.
- .12. پیشین، ص225.
- .13. پیشین، ص221.
- .14. پیشین، ص251.
15. از این دیدگاه میتوان دریافت بیشتر کسانی که در آن روز در مجلس شورای ملی گرد آمده بودند، دارای چه بیشنهای بوده و درباره‌ی دولت مردان چگونه میاندیشیدند.
- .16. پیشین، 253 و 254.
17. اسناد محظوظی وزارت خارجه‌ی روسیه‌ی تزاری درباره‌ی وقایع مشروطیت ایران، ترجمه‌ی حسین قاسمیان، به کوشش احمد بشیری، جلد اول، نشر پرواز، تاریخ انتشار 1336، 21 و 22 و 22.
- .18. تاریخ مشروطه ایران، 449.
- .19. همان.

20. اسناد محramانهی وزارت خارجه روسیه، پیشین، ص 87. کسری مینویسد: «امروز شمار تفنگها نیز بیشتر گردید، به صدها رسید و از صدها به هزارها انجامید، چنانکه هنگام شام دوهزار و هفتصد تفنگ میداشتند...» تاریخ مشروطه، ص 512، لیکن نمیگوید این سلاح‌ها از کجا می‌آمد.
21. پیشین، ص 74.
22. پیشین، ص 63.
23. پیشین، ص 72.
24. محمدعلی شاه طی نامهای به مجلس دو چیز خواست: یکی آن که مجلس از مرز خود نگذرد و به کارهای دولت و قوه مجریه وارد نشود، دیگر آنکه انجمنهایی که مایهی آشوب هستند، برچیده شود. مجلس پاسخ داد: «...مجلس هیچگاه پا از مرز خود بیرون ننهاده، این دولتست که باید مرز خود شناسد و جلوی کار مجلس نگیرد. اما انجمنها از روی قانون اساسی آزاد است ولی هرگاه بیقانونی نمودند، باید دولت جلو گیرد...».
25. تاریخ مشروطه ایران، ص 501.
26. یکی از زشتگوییهای انجمنیها به محمدعلی شاه را کسری چنین بازگو کرده است:  
«امروز تهرانیها در دشمنی با محمدعلی میرزا اندازه نشناختند و آنچه میدانستند و توانستند گفتند. امروز نام مادر او «ام الخاقان» را به زبانها انداختند و سخنایی را که در سی و اندی سال پیش درباره‌ی آن زن گفته شده بود، سخنایی که بنیادی جز پندار و گمان نمیداشت تازه گردانیدند...» تاریخ مشروطه ایران، ص 341.
27. تاریخ مشروطه ایران، ص 542.
28. پیشین، ص 549.
29. پس از آزادی دستگیرشدگان، انجمنیها و عناصری از مجلس به صدا درآمدند که چرا شهربانی چند تن از بیگناهان را دستگیر کرده است و تا آن پایه فشار آوردند که امیر معظم حاکم تهران و رئیس شهربانی از کار کناره‌گیری کردد!!
30. این امیران جلال الدوله (پسر ظل السلطان) علاءالدوله و سردار منصور بودند که بیدرنگ به فرنگ تبعید شدند.
31. اسناد تاریخي وقایع مشروطه ایران، به کوشش دکتر جهانگیر قائم مقامي، چاپ میهن، تهران: 1348، ص 23. در عنوان تلگرام در کتاب یاد شده، تاریخ صدور تلگرام را 9 جمادی الاولی آورده است لیکن از آنجا که در متن تلگرام آمده است دیروز (یکشنبه)، به دست می‌آید که صدور تلگرام دوشنبه 8 جمادی الاولی می‌باشد.
32. پیشین، 25.
33. تاریخ مشروطه ایران، 602.

34. اسناد تاریخی وقایع مشروطه، ص 37.
35. بخشی از آن در کتاب تاریخ مشروطه ایران ص 616 آمده است.
36. تاریخ مشروطه ایران، ص 619.
37. درباره‌ی گردهماییها و مخالفتها بر ضد مشروطه به تاریخ بیداری ایرانیان، از ص 505 تا 514 مراجعه کنید.
38. همان. ص 226.
39. نوشه‌ی اند: «... صبح، احدی را مانع خروج نبودند الا اینکه کسی را نمی‌گذاشتند وارد شود...» تاریخ بیداری ایرانیان، ج 2، ص 157.
40. تاریخ مشروطه ایران، ص 626.
41. تاریخ بیداری ایرانیان، ج 2، ص 157.
42. تاریخ مشروطه ایران، ص 634.
43. دولت آبادی، یحیی، حیات یحیی، ج 2، چاپ چهارم، انتشارات عطار، تهران: 1362. ص 321.
44. بمباران مجلس، ص 13 و 14.
45. پیشین، ص 47 و 48.
46. تاریخ مشروطه. ایران، ص 655.
47. کتاب آبی، گزارش‌های محترمانه وزارت امور خارجه انگلیس درباره انقلاب مشروطه ایران، ج 1، ص 245، نشر نو، تاریخ چاپ: 1362.
48. حیات یحیی، ص 341 و 342.
49. بمباران مجلس شورای ملی، ص 31.
50. پیشین، ص 52.
51. تاریخ مشروطه ایران، ص 646.
52. بمباران مجلس شورای ملی، ص 56.

.53. تاریخ بیداری ایرانیان، ص 161.

.54. تاریخ مشروطه ایران، ص 661.

.55. اسناد محترمانه وزارت خارجه روسیه تزاری، ص 127، زیرنویس.

.56. حیات یحیی، جلد 2، ص 334.

.57. ملکزاده، مهدی، تاریخ انقلاب مشروطیت ایران، جلد 5-4، انتشارات علمی، چاپ دوم، تاریخ چاپ: 1363 ، ص 786 و 787.

.58. پیشین، ص 151.

.59. گیلان در جنبش مشروطیت، ص 122.

.60. تاریخ بیداری ایرانیان، ص 495.

.61. تاریخ هجده ساله آذربایجان یا سرنوشت گردان و دلیران، جلد اول، امیرکبیر، چاپ نهم، تهران: 1359، ص 62.

.62. ملکزاده، مهدی، تاریخ انقلاب مشروطیت، جلد پنجم، ص 1248.

منبع :

بنیاد تاریخ پژوهی ایران معاصر